

طبقات

جلد هشتم

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت
با آن با زنان بیعت فرمود

محمد بن سعد کاتب واقدی
(۲۳۰-۱۶۸ ه.ق)

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۸۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیر،
الطبقة الثالثة من اهل المدينة من التابعین و من كان منهم و من الاصحاب
بمکه والطائف واليمن واليمامة والبحرین و فی الکوفین عنی بتصحيحه و
طبعه الدكتور سترستين استاد اللغات الشرقيه بكلية أبسله، طبع فی مدينة
لیدن، بمطبعة بریل، ۱۳۲۲/۲۵ هـ ق.

همراه با

باقته‌های تازه از چاپ محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۶۸ - ۲۳۰ ق.

[[الطبقات الکبیر (فارسی)]]

طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، - تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.

ج ۸

ISBN 964-90367-0-9

هر جلد متفاوت: (دوره)

قسمت اول از اصل اثر به تصحیح و طبع اوجین متوخ و ادوارد سخو می‌باشد و قسمت دوم به تصحیح و طبع فریدریک

شولی می‌باشد.

این کتاب به «الطبقات الکبری» و «الطبقات الصحابه والتابعین» نیز مشهور است.

چاپ قبلی: نشر نو، ۱۳۶۵.

مندرجات: ج ۱. سیره شریف نبوی، - ج ۲. غزوه‌ها و سربیه‌های پیامبر (ص)؛ بیماری، رحلت، خاکسپاری رسول خدا

(ص) و... - ج ۳. مهاجرین در جنگ بدر، - ج ۴. انصار در جنگ بدر و مسلمانان قدیم از مهاجر و انصار که در جنگ بدر

نیوده‌اند، - ج ۵. حسن و حسین بن علی (ع) و طبقه اول و دوم از تابعان اهل مدینه، - ج ۶. تابعان و باران حضرت خنمی

مرثیت، - ج ۷. محدثان بصره و واسط و... - ج ۸. چگونگی و شرط‌هایی که حضرت خنمی مرثیت با آن با زنان بیعت

فرمود.

ج ۱، ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۴).

ج ۳ (چاپ اول: تابستان ۱۳۷۴)؛ ۱۱۰۰۰ ریال.

ISBN 964-90367-0-9

ج ۶ (چاپ اول: ۱۳۷۸)

ISBN 964-5692-16-4

ج ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۵۰۰۰ ریال.

ISBN 964-5692-17-2

ج ۸ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۲۵۰۰ ریال.

۱. اسلام - سرگذشتنامه، ۲. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ۳. صحابه، ۴. تابعین و اتباع

تابعین، الف. مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۱۵ - مترجم، ب. عنوان، ج. عنوان: الطبقات الکبیر، فارسی، د. عنوان:

الطبقات الکبری، ه. الطبقات الصحابه والتابعین، ۲۰۴۱ ط ۲ الف / ۲۱ BP ۲۹۷/۹۲

۱۳۷۴

۴۷۸۱-۷۴ م

کتابخانه ملی ایران

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تلفن مرکز پخش: ۶۴۶۱۸۹۳ - ۶۴۹۳۷۵۷ - ۶۴۶۱۹۰۰

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات (جلد هشتم)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول: ۱۳۸۲، تهران

۱۵۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۵۶۹۲-۱۷-۲ (جلد ۸)

شابک ۹۶۴-۹۰۳۶۷-۰-۹ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-5692-17-2 (vol. 8)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol. set)

Printed in Iran

فهرست مطالب

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت با آن با زنان بیعت فرمود: / ۱ * برشمردن نام و شرح حال زنان مسلمان مهاجر از قُریش و زنان انصاری که بیعت کردند و دیگر زنان عرب و خبر ایشان / ۱۰ * شرح حال خدیجه دختر خُوَیْلِدُ بن اَسَد بن عبدالعُزَی بن قُصَی / ۱۰ و تبار او و ازدواج حضرت ختمی مرتبت با او و اسلام آوردن او / ۱۰ * دختران حضرت ختمی مرتبت / ۱۶ * فاطمه (ع) / ۱۶ * زینب دختر رسول خدا (ص) / ۲۹ * رُقیة دختر رسول خدا (ص) / ۳۴ * أم کلثوم دختر رسول خدا (ص) / ۳۶ * أمامة / ۳۷ * سخن درباره عمه‌های حضرت ختمی مرتبت (ص) / ۳۹ * صفیه / ۳۹ * آزوی / ۴۰ * عاتکه / ۴۲ * برخی از عمه‌های حضرت ختمی مرتبت که روزگار اسلام را درک نکردند / ۴۴ * أم حکیم / ۴۴ * بزه / ۴۴ * أمیمة / ۴۵ * سخن درباره دختر عموهای پیامبر (ص) / ۴۵ * ضباعة / ۴۵ * ام حکم / ۴۶ * صفیه / ۴۶ * أم زبیر / ۴۶ * أم هانی / ۴۶ * أم طالب / ۴۷ * جمانة / ۴۷ * أمامة / ۴۷ * أم حبیب / ۴۸ * هند / ۴۸ * آزوی / ۴۸ * أم عمرو / ۴۸ * آزوی / ۴۹ * دُرّة / ۴۹ * عُرّه / ۴۹ * خالدة / ۴۹ * فاطمة / ۵۰ * رُقیة / ۵۰ * سخن درباره همسران حضرت ختمی مرتبت (ص) / ۵۱ * سودة / ۵۱ * عایشه / ۵۶ * حفصة دختر عمر / ۸۱ * أم سلمة / ۸۷ * أم حبیب / ۹۸ * زینب دختر جحش / ۱۰۲ * زینب دختر خزیمة / ۱۱۸ * جویریة / ۱۱۹ * صفیة دختر حُتَی / ۱۲۳ * ریحانة دختر زید / ۱۳۲ * میمونة دختر حارث / ۱۳۵ * سخن درباره زنانی که پیامبر (ص) آنان را عقد کرده ولی با آنها زفاف نفرموده است و زنانی که از آنان جدا شده است و سبب جدایی آن حضرت از ایشان / ۱۴۴ * زنی از قبیله کلاب / ۱۴۴ * اسماء دختر نعمان / ۱۴۶ * قتیلہ دختر قیس / ۱۵۱ * مُلیجکه دختر کعب لثی / ۱۵۲ * دختر جندب بن ضمرة جندعی / ۱۵۳ * سیا / ۱۵۳ * سخن درباره بانوانی که پیامبر (ص) از آنان خواستگاری فرمود و عقد و ازدواج صورت نگرفت و زنانی که خود را به آن حضرت بخشیدند / ۱۵۴ * لیلی دختر خطیم / ۱۵۴ * أم هانی دختر ابوطالب / ۱۵۵ * ضباعة دختر عامر / ۱۵۷ * صفیه دختر بشامة / ۱۵۸ * أم شریک / ۱۵۸ * خولة دختر حکیم / ۱۶۲ * أمامة دختر حمزه / ۱۶۳ * خولة دختر هذیل / ۱۶۵ * شراف دختر خلیفة / ۱۶۵ * سخن درباره کابین همسران

رسول خدا(ص) / ۱۶۶ * سخن دربارهٔ دیگچه غذای سعد بن عباده که برای زنانی که رسول خدا خواستگاری می‌فرمود می‌فرستاد / ۱۶۷ * سخن دربارهٔ خانه‌های همسران رسول خدا / ۱۶۹ * سخن دربارهٔ چگونگی تقسیم وقت رسول خدا(ص) میان همسرانش / ۱۷۳ * سخن دربارهٔ مقررشدن حجاب از سوی پیامبر(ص) برای همسرانش / ۱۷۹ * آنچه پیش از حجاب صورت گرفته است / ۱۸۲ * سخن دربارهٔ کسانی که می‌توانسته‌اند و برای آنان روا بوده است که به حضور همسران رسول خدا(ص) بروند / ۱۸۴ * سخن دربارهٔ کناره‌گیری رسول خدا از همسران خویش و اینکه آنان را مخیر فرمود که اگر می‌خواهند جدا شوند / ۱۸۵ * سخن دربارهٔ دو بانویی که علیه رسول خدا(ص) همکاری کردند و پشت به پشت دادند و مخیرکردن رسول خدا(ص) همسران خود را / ۱۸۹ * سخن دربارهٔ نیروی جنسی عطاشده به رسول خدا(ص) / ۲۰۰ * دربارهٔ خود را پوشیده داشتن و جز آن / ۲۰۱ * سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر(ص) رحلت نفرمود مگر آنکه ازدواج با همهٔ زنان (که بر او محرم نباشند) بر او حلال شده است: یعنی هر چند زن که اراده فرماید می‌تواند داشته باشد / ۲۰۲ * سخن کسانی که گفته‌اند شمار همسران پیامبر(ص) محدود گردیده به همانها که داشته است / ۲۰۴ * تفسیر آیاتی که دربارهٔ همسران رسول خدا(ص) نازل شده است / ۲۰۸ * سخن دربارهٔ زدن زنان / ۲۱۳ * سخن دربارهٔ حج‌گزاردن رسول خدا(ص) همراه همسرانش / ۲۱۵ * سخن دربارهٔ ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص) / ۲۲۱ * ماریه مادر ابراهیم پسر رسول خدا(ص) / ۲۲۱ * ترتیب و شمار همسران حضرت ختمی مرتبت / ۲۲۶ * سخن دربارهٔ عده نگه‌داشتن همسران رسول خدا(ص) / ۲۳۱ * نام بانوان قرشی و هم‌پیمانان و آزادکردگان ایشان و دیگر بانوان عرب که بیعت کرده‌اند / ۲۳۲ * فاطمه دختر اسد / ۲۳۲ * رقیقه دختر ابی صیفی / ۲۳۲ * أم ایمن / ۲۳۳ * سلمی / ۲۳۷ * خدیجه دختر حصین / ۲۳۷ * هند دختر حصین / ۲۳۷ * أم رمثة / ۲۳۷ * بُحَیْنَةُ / ۲۳۸ * هِنْدُ / ۲۳۸ * أمِ مِسْطَحِ / ۲۳۸ * آزوی / ۲۳۹ * ام کلثوم دختر عقبه / ۲۴۰ * أمّامة دختر ابوالعاص / ۲۴۲ * أمّ خَالِدِ / ۲۴۴ * هِنْدُ دختر عتبه / ۲۴۵ * أم کلثوم / ۲۴۹ * فاطمه / ۲۴۹ * زَمَلَةُ / ۲۵۰ * أمیة / ۲۵۰ * جُویریة / ۲۵۱ * أم حکم / ۲۵۱ * هِنْدُ / ۲۵۱ * ضَخْرَةُ / ۲۵۱ * میمونة / ۲۵۱ * حمنة / ۲۵۲ * حبیبه، که همان أم حبیب است / ۲۵۳ * أم قیس / ۲۵۳ * أمّنة / ۲۵۴ * جذامة دختر جندل اسدی / ۲۵۴ * أم حبیبة دختر بناته اسدی / ۲۵۵ * نفیسه دختر أمیة / ۲۵۵ * حواء دختر ثویت / ۲۵۵ * فاطمه دختر ابوجیش / ۲۵۶ * بُسْرَةُ دختر صفوان / ۲۵۶ * بركة / ۲۵۷ * خواهرش فکیهة / ۲۵۷ * بزه / ۲۵۷ * خواهرش حبیبة دختر ابوتجراة / ۲۵۸ * عاتکه / ۲۵۸ * شفاء / ۲۵۸ * خالدة / ۲۵۹ * أم فروة / ۲۶۰ * قُریبه / ۲۶۰ * أم عامز / ۲۶۰ * اسماء / ۲۶۰ * ریطة / ۲۶۶ * أمّیمة / ۲۶۷ * جاریة / ۲۶۸ *

بُرَيْرَة / ۲۶۸ ❁ فاطمة / ۲۷۳ ❁ أم حكيم / ۲۷۳ ❁ جُوَيْرِيَة / ۲۷۴ ❁ حنفاء / ۲۷۴ ❁ قريبة
صُغْرَى / ۲۷۴ ❁ فاطمه / ۲۷۵ ❁ سُمِيَة / ۲۷۶ ❁ عاتكه / ۲۷۷ ❁ فاطمه / ۲۷۹ ❁ ليلي / ۲۸۰ ❁
شفاء / ۲۸۰ ❁ رَمْلَة / ۲۸۰ ❁ رِيْطَة / ۲۸۱ ❁ زينب / ۲۸۱ ❁ ثَوَامَة / ۲۸۲ ❁ سَهْلَة / ۲۸۲ ❁ أم
كلثوم / ۲۸۴ ❁ فاطمه / ۲۸۴ ❁ فاطمة / ۲۸۴ ❁ عميره / ۲۸۵ ❁ فاطمة / ۲۸۵ ❁ نام زنان عرب غير
قرشى كه مسلمان و بيعت كننده و مهاجر بوده اند / ۲۸۸ ❁ أم رومان / ۲۸۸ ❁ أم الفضل / ۲۸۹ ❁ لبابة
صُغْرَى / ۲۹۱ ❁ هُرَيْلَة / ۲۹۲ ❁ عَزْرَة / ۲۹۲ ❁ اسماء دختر عُمَيْس / ۲۹۲ ❁ سَلْمَى / ۲۹۷ ❁
هُمَيْمَة / ۲۹۸ ❁ خَزْمَة / ۲۹۸ ❁ فاطمه / ۲۹۸ ❁ حسنة / ۲۹۹ ❁ خرنیق / ۲۹۹ ❁ سُبَيْعَة / ۲۹۹ ❁ أم
معبد / ۳۰۰ ❁ مادر عبدالله بن مسعود / ۳۰۱ ❁ رِيْطَة / ۳۰۲ ❁ زينب / ۳۰۲ ❁ دختر خَبَاب بن
ارت / ۳۰۲ ❁ كُعيْبَة / ۳۰۳ ❁ أم مطاع أسلمی / ۳۰۳ ❁ أم سنان أسلمی / ۳۰۴ ❁ أمية / ۳۰۴ ❁ أم حَفِيد
هلالی / ۳۰۵ ❁ أم سُنْبَلَة مالکی / ۳۰۵ ❁ أم كُرْز خزاعي / ۳۰۶ ❁ أم معقل اسدي / ۳۰۶ ❁ أم صُبَيْعَة
خَوَلَة / ۳۰۶ ❁ سودة دختر ابوضُبَيْس جُهَنِي / ۳۰۸ ❁ أميمة يا أمامة / ۳۰۸ ❁ برزة دختر
مسعود / ۳۰۸ ❁ البغوم / ۳۰۹ ❁ أم حكيم / ۳۰۹ ❁ قُتَيْلَة / ۳۰۹ ❁ تماضر / ۳۰۹ ❁ اسماء دختر
مخزبة / ۳۱۱ ❁ اسماء / ۳۱۲ ❁ أم سباع / ۳۱۳ ❁ مأويه / ۳۱۳ ❁ أم طارق / ۳۱۴ ❁ أم فزوة / ۳۱۵ ❁
ميمونة دختر كُرْدَم / ۳۱۵ ❁ ميمونة دختر سعيد / ۳۱۷ ❁ أم حصين أحمسي / ۳۱۷ ❁ أم جُنْدَب
ازديَة / ۳۱۸ ❁ أم حكيم دختر وداع خزاعي / ۳۱۹ ❁ أم مسلم اشجعي / ۳۱۹ ❁ أم كَبْشَة / ۳۲۰ ❁ أم
سائب / ۳۲۰ ❁ قُتَيْلَة دختر صيفي جُهَنِي / ۳۲۰ ❁ سلامة دختر خَزْ / ۳۲۱ ❁ بسيرة مادر بزرگ حَمِيْضَة
دختر ياسر / ۳۲۱ ❁ سزاء دختر بنهان غنوي / ۳۲۱ ❁ رُزَيْنَة / ۳۲۲ ❁ قَيْلَة / ۳۲۲ ❁ قَيْلَة / ۳۲۳ ❁ عمه
عاص بن عمرو طُفَاوِي / ۳۲۴ ❁ ام ولد - كنيز فرزندان - شيبه / ۳۲۴ ❁ خَلِيدَة دختر قيس / ۳۲۴ ❁
اسامي زنان مسلمان و بيعت كننده قبيله اوس انصار، از خاندان عبدالاشهَل بن جُشم بن حارث بن خزرج
بن عمرو، كه او همان نبیت پسر مالك پسر اوس است / ۳۲۶ ❁ رباب / ۳۲۶ ❁ عِقْرَب / ۳۲۶ ❁
هند / ۳۲۷ ❁ أمامة / ۳۲۷ ❁ خَوَاء / ۳۲۸ ❁ أم اياس / ۳۲۸ ❁ ام حكيم / ۳۲۸ ❁ أم سعد / ۳۲۹ ❁
خولة / ۳۲۹ ❁ عميره / ۳۲۹ ❁ أم عامر اشهلي / ۳۲۹ ❁ رباب / ۳۳۱ ❁ ام نيار / ۳۳۱ ❁ أم
عمرو / ۳۳۱ ❁ نائله / ۳۳۲ ❁ عقرب / ۳۳۲ ❁ مَخْيَاة / ۳۳۲ ❁ أم حَنْظَلَة / ۳۳۳ ❁ ام سهل دختر
رومی / ۳۳۳ ❁ أمامة / ۳۳۳ ❁ خَوَاء / ۳۳۴ ❁ أميمه / ۳۳۵ ❁ هند / ۳۳۵ ❁ مُلَيْكَة / ۳۳۵ ❁
صُعْبَة / ۳۳۵ ❁ أميمة / ۳۳۵ ❁ فاطمة / ۳۳۶ ❁ از بانوان خاندان حارثة بن خزرج كه همان نبیت بن
مالك بن اوس است / ۳۳۷ ❁ أمامة / ۳۳۷ ❁ أمامة / ۳۳۷ ❁ عميرة / ۳۳۷ ❁ ليلي / ۳۳۸ ❁
ثُبَيْتَة / ۳۳۸ ❁ جميله دختر صيفي / ۳۳۸ ❁ أميمه دختر عقبه / ۳۳۸ ❁ أم عامر دختر سليم / ۳۳۹ ❁

جمیله دختر سنان / ۳۳۹ * عمیره دختر ابوحنمة / ۳۳۹ * أم سهیل / ۳۴۰ * امیمه / ۳۴۰ * عمیره
 دختر سعد / ۳۴۰ * وقصاء / ۳۴۰ * نوار / ۳۴۱ * أم عبدالله / ۳۴۱ * أم عبس دختر مسلمة / ۳۴۱ *
 هند دختر محمود / ۳۴۱ * أم منظور دختر محمود / ۳۴۲ * أم عمرو دختر محمود / ۳۴۲ *
 ام الربیع / ۳۴۲ * سُهَیْمَة / ۳۴۳ * لبابة دختر اسلم / ۳۴۳ * ام عبدالله / ۳۴۳ * سلامة دختر
 مسعود / ۳۴۳ * لُبْنَى دختر قیظی / ۳۴۴ * لیلی دختر رافع / ۳۴۴ * اسماء دختر مُرشدَة / ۳۴۴ *
 عمیره دختر مُرشدَة / ۳۴۴ * ام ضحاک دختر مسعود حارثی / ۳۴۵ * از بانوان خاندان ظفر که همان
 کعب بن خزرج بن عمرو است و این عمرو همان نبیت پسر مالک بن اوس است و او آخرین کسی است که
 نسب نبیت به او می‌رسد / ۳۴۵ * لیلی دختر خطیم / ۳۴۵ * لُبْنَى دختر خطیم / ۳۴۶ * أم
 سهل / ۳۴۶ * حبیبَة دختر قیس / ۳۴۶ * عُمَرَة دختر مسعود / ۳۴۶ * عُمَیْرَة دختر مسعود / ۳۴۷ *
 سُهَیْمَة دختر مسعود بن اوس / ۳۴۷ * أم سلمة / ۳۴۷ * حبیبَة دختر مسعود / ۳۴۷ * أم
 جندب / ۳۴۸ * عمیره / ۳۴۸ * بشیره / ۳۴۸ * امیمه / ۳۴۸ * بشیره دختر ثابت / ۳۴۹ * عمیره
 دختر ثابت / ۳۴۹ * عایشه دختر جَزء / ۳۴۹ * خُلَیْدَة / ۳۴۹ * ام حارث دختر حارث / ۳۵۰ *
 عیساء / ۳۵۰ * حبیبَة / ۳۵۰ * شَمَیْلَة دختر حارث / ۳۵۰ * بُرَیْدَة / ۳۵۱ * أم سماک دختر
 فضالة / ۳۵۱ * از بانوان خاندان عمرو بن عوف بن مالک بن اوس / ۳۵۱ * شَمُوس / ۳۵۱ *
 حبیبَة / ۳۵۲ * عَصَیْمَة دختر ابواقح / ۳۵۲ * جمیله / ۳۵۲ * شَمُوس / ۳۵۳ * تمیمه / ۳۵۳ *
 لَیْلَى / ۳۵۳ * عَائِشَة / ۳۵۴ * لبابة / ۳۵۴ * نسیبه / ۳۵۴ * أَنِیسَة / ۳۵۴ * عُمَیْرَة / ۳۵۵ *
 حَفْصَة / ۳۵۵ * سعیده / ۳۵۵ * عمیره / ۳۵۵ * عمیره / ۳۵۶ * از بانوان خاندان عبید بن زید بن
 مالک بن عوف / ۳۵۶ * ثبیته دختر یعار / ۳۵۶ * خواهرش سلمی دختر یعار / ۳۵۶ * نوار / ۳۵۶ *
 کبشه / ۳۵۷ * أم ثابت / ۳۵۷ * عمیره / ۳۵۷ * نُسَیْبَة / ۳۵۷ * شَمَیْمَة / ۳۵۸ * مُطِیْعَة / ۳۵۸ *
 فُرَیْعَة / ۳۵۸ * جَنَة / ۳۵۸ * أم جمیل / ۳۵۹ * از بانوان خاندان خَطمة بن جشم بن مالک بن
 اوس / ۳۵۹ * هَند / ۳۵۹ * کبشه / ۳۶۰ * لیلی / ۳۶۰ * سُغْدَى / ۳۶۰ * صفیه / ۳۶۰ *
 مُلَیْکَة / ۳۶۱ * رفاعة / ۳۶۱ * رائعة / ۳۶۱ * عُمارة / ۳۶۱ * عُمَیْرَة / ۳۶۱ * أَنِیسَة / ۳۶۲ *
 نُسَیْبَة / ۳۶۲ * از تیره جعادرة که فرزندان سعید بن مُرَة بن مالک بن اوس هستند و در شمار اعقاب
 عبدالاشهل به شمار می‌آیند / ۳۶۲ * سلمی / ۳۶۲ * از بانوان خاندان سلم پسر امرؤالقیس بن مرة بن
 مالک بن اوس / ۳۶۳ * خَیْرَة / ۳۶۳ * از بانوان دودمان خُزرج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامر، که با
 رسول خدا(ص) بیعت کرده‌اند / ۳۶۳ * از بانوان خاندان حارث بن خزرج / ۳۶۳ * مَحَبَة / ۳۶۳ *
 جمیله / ۳۶۴ * حبیبَة / ۳۶۵ * زینب / ۳۶۵ * أم ثابت / ۳۶۵ * عمرة / ۳۶۶ * لیلی / ۳۶۶ * أم

- ایوب / ۳۶۶ * مندوس / ۳۶۶ * أمیمة / ۳۶۷ * هزيلة / ۳۶۷ * أنيسة / ۳۶۷ * كبشة / ۳۶۷ *
 هزيلة / ۳۶۸ * أنيسة / ۳۶۸ * أم زيد / ۳۶۹ * قریبة / ۳۶۹ * كبشة / ۳۷۰ * معاذة / ۳۷۰ * ام
 حکم / ۳۷۰ * نائلة / ۳۷۰ * فریعة / ۳۷۱ * رباب / ۳۷۳ * رُبَيْع / ۳۷۳ * خُلَيْدَة / ۳۷۳ * ام
 ثابت / ۳۷۴ * كبشة / ۳۷۴ * سعاد / ۳۷۴ * ام حباب / ۳۷۴ * عَقْرَب / ۳۷۵ * از دودمان ساعدة بن
 كعب بن خزرج / ۳۷۵ * مندوس / ۳۷۵ * سلمى / ۳۷۵ * فریعة / ۳۷۶ * أم شریک / ۳۷۶ *
 مندوس / ۳۷۶ * لیلی دختر عبادة / ۳۷۷ * فُكَيْهَة دختر عُبَيْد / ۳۷۷ * غزیه / ۳۷۷ * كبشة / ۳۷۷ *
 عمرة / ۳۷۸ * عمرة / ۳۷۸ * نائلة / ۳۷۸ * از بانوان قواقله که آنان فرزندان عوف بن خزرج کبیر
 هستند / ۳۷۹ * قره العين / ۳۷۹ * حبیبیة / ۳۷۹ * بشرة / ۳۷۹ * عمره / ۳۸۰ * لیلی / ۳۸۰ *
 خَوْلَة / ۳۸۰ * أمامة / ۳۸۱ * خولة / ۳۸۱ * فریعة / ۳۸۴ * جمیلة / ۳۸۴ * أم انس / ۳۸۵ *
 بُرَيْعَة / ۳۸۵ * از خاندان بُلْحُبَلی که حُبَلی همان سالم بن غنم بن عوف بن خزرج است که به سبب
 بزدرگی شکم به حُبَلی «أبستن» معروف شده است / ۳۸۵ * أم مالک / ۳۸۵ * جمیلة / ۳۸۶ *
 مُلِیکه / ۳۸۶ * زَمَلَة / ۳۸۷ * أم سعد / ۳۸۷ * خَوْلَة / ۳۸۷ * فُشْحُم / ۳۸۸ * زینب / ۳۸۸ *
 لیلی / ۳۸۸ * از بانوان خاندان بیاضة بن عامر بن زریق بن عبد بن حارثة بن مالک بن عَضْب بن جُشم
 بن خَزْرَج / ۳۸۹ * أنيسة / ۳۸۹ * حلیمة / ۳۸۹ * خالدة / ۳۸۹ * كبشة / ۳۹۰ * أم
 شرحبیل / ۳۹۰ * بُثَيْنَة / ۳۹۰ * فارعة / ۳۹۰ * أمامة / ۳۹۱ * أمیة / ۳۹۱ * أنيسة / ۳۹۱ * از
 بانوان خاندان زریق بن عامر بن زریق بن عبد حارثة بن مالک بن عَضْب بن جُشم بن خزرج / ۳۹۱ *
 أمامة / ۳۹۱ * أم رافع / ۳۹۲ * فُكَيْهَة / ۳۹۲ * حبیبیة / ۳۹۲ * بهیسة / ۳۹۳ * أم قیس / ۳۹۳ * أم
 سَعْد / ۳۹۳ * حُبَة / ۳۹۳ * كبشة / ۳۹۴ * لیلی / ۳۹۴ * سُنْبَلَة / ۳۹۴ * أنيسة / ۳۹۴ * ام
 سعد / ۳۹۵ * ام ثابت / ۳۹۵ * ام سهل / ۳۹۵ * خَوْلَة / ۳۹۵ * از خاندان حبیب بن عبد حارثة بن
 مالک بن عَضْب بن جُشم بن خزرج / ۳۹۶ * أنيسة / ۳۹۶ * نُسَیْبَة / ۳۹۶ * از بانوان خاندان سلمة بن
 سعد بن علی بن اسد بن سارده بن تزید بن جُشم بن خزرج / ۳۹۶ * شَموس / ۳۹۶ * هند / ۳۹۷ *
 لَمِیس / ۳۹۷ * ام عمرو / ۳۹۷ * أم معاذ / ۳۹۸ * أم حَبان / ۳۹۸ * ادام / ۳۹۸ * هند / ۳۹۸ *
 حُمَیمة / ۳۹۹ * هند / ۳۹۹ * أم جمیل / ۳۹۹ * ام ثعلبة / ۳۹۹ * أم حارث / ۴۰۰ * عائشة / ۴۰۰ *
 فُكَيْهَة / ۴۰۰ * قبیسة / ۴۰۰ * زینب دختر صیفی / ۴۰۱ * حُمَیمة دختر صیفی / ۴۰۱ *
 مُلَیکَة / ۴۰۱ * هند / ۴۰۱ * سُلَافَة / ۴۰۲ * رُبَاب / ۴۰۲ * أم حارث / ۴۰۲ * آزوی / ۴۰۲ * ام
 حارث / ۴۰۳ * رُبَیْع / ۴۰۳ * عُمَیرة / ۴۰۳ * اسماء دختر قرط / ۴۰۳ * ادام دختر قرط / ۴۰۴ * أمامة
 دختر قرط / ۴۰۴ * أمنة دختر قرط / ۴۰۴ * خُنساء / ۴۰۴ * أم زید / ۴۰۵ * أم ثابت / ۴۰۵ *

- أمّامة / ۴۰۵ * أمّ عبدالله / ۴۰۶ * أمّ رَزْن / ۴۰۶ * سُعاد / ۴۰۶ * عُمَيرة دختر جبیر / ۴۰۷ *
 سُمَیْكة / ۴۰۷ * عَصِیمة / ۴۰۷ * هُزَیلة / ۴۰۷ * أمّ سُلیم / ۴۰۸ * أمّ منیع / ۴۰۸ * اُنَیسة / ۴۰۸ *
 امّ بِشَر / ۴۰۸ * سُخْطی / ۴۰۹ * امّ عمرو / ۴۰۹ * امّ جمیل / ۴۰۹ * سُخْطی / ۴۱۰ *
 عمرة / ۴۱۰ * فکیهة / ۴۱۰ * از بانوان خاندان ادی بن سعد برادر سلمة بن سعد / ۴۱۰ *
 صُغَبة / ۴۱۰ * أمّ عبدالله / ۴۱۱ * از بانوان خاندان نجار که همان شاخه تیم الله بن ثعلبة بن عمرو بن
 خُزَرج بن حارثة بن ثعلبة بن عمرو بن عامراند و از تیره مازن بن نجارانند / ۴۱۱ * أمّ عمارة / ۴۱۱ *
 فاطمه / ۴۱۶ * زینب / ۴۱۶ * جمیله / ۴۱۶ * نائلة / ۴۱۷ * اُنَیلة / ۴۱۷ * شقیقه / ۴۱۷ *
 كبشة / ۴۱۷ * شموس / ۴۱۸ * امّ سلیط / ۴۱۸ * از بانوان خاندان عدی بن نجار / ۴۱۸ *
 نوار / ۴۱۸ * أمّ عبید / ۴۱۹ * اُنَیسة / ۴۲۰ * امّ سهل / ۴۲۰ * امّ منذر / ۴۲۰ * أمّ سُلَیم / ۴۲۱ *
 عمیره / ۴۲۱ * تُبَیْتة / ۴۲۱ * اسماء / ۴۲۲ * کلثم / ۴۲۲ * أمّ حکیم / ۴۲۲ * امّ حارثه / ۴۲۲ * أمّ
 سُلَیم / ۴۲۳ * أمّ حرام / ۴۲۳ * أمّ عبدالله دختر ملحان / ۴۳۵ * أمّ بُردة / ۴۳۵ * خولة / ۴۳۵ * از
 بانوان خاندان دینار بن نجار / ۴۳۵ * سُغَیْدة / ۴۳۵ * مَندوس / ۴۳۶ * هُزَیلة / ۴۳۶ *
 سُمَیْراء / ۴۳۶ * امّ حارث / ۴۳۷ * از بانوان خاندان مالک بن نجار / ۴۳۷ * فارعة / ۴۳۷ *
 رُغَیْبة / ۴۳۸ * حبیبة / ۴۳۸ * كبشة / ۴۳۸ * فارعة / ۴۳۹ * عُمَيرة / ۴۳۹ * سودة / ۴۳۹ *
 عمرة / ۴۴۰ * أمّ هشام دختر حارثة / ۴۴۰ * جعدة دختر عُبَید / ۴۴۱ * عفراء / ۴۴۱ * خولة / ۴۴۱ *
 خولة / ۴۴۲ * رُغَیْبة / ۴۴۲ * امّ ربیع / ۴۴۲ * حبیبة / ۴۴۲ * عمیره دختر سهل / ۴۴۴ *
 زَمَلة / ۴۴۴ * رُبَیْع / ۴۴۴ * عمیره / ۴۴۵ * عمرة / ۴۴۶ * عُمَیره / ۴۴۶ * عمرة / ۴۴۶ *
 كبشة / ۴۴۶ * لبنی / ۴۴۷ * عمرة اول / ۴۴۷ * عمره دوم / ۴۴۷ * عمره سوم / ۴۴۸ * عمره
 چهارم / ۴۴۸ * عمره پنجم / ۴۴۸ * ضَباعة / ۴۴۸ * أمّ ثابت / ۴۴۹ * أمّ سهل / ۴۴۹ * أمّ
 سعد / ۴۴۹ * امّ جمیل / ۴۵۰ * امّ سماک / ۴۵۰ * امّ سلمه / ۴۵۰ * امّ خالد / ۴۵۱ * ام
 سلیم / ۴۵۱ * رُقَیْة / ۴۵۱ * مادر زید / ۴۵۱ * أمّ عَطِیْة انصاری / ۴۵۲ * خنساء دختر خذام
 انصاری / ۴۵۳ * امّ ورقه دختر عبدالله بن حارث / ۴۵۴ * تمیمه دختر وهب / ۴۵۵ * امّ مُبشَر
 انصاری / ۴۵۵ * امّ علاء انصاری / ۴۵۶ * عمه حصین بن محسن / ۴۵۶ * أمّ بجید / ۴۵۶ * امّ هانی
 انصاری / ۴۵۷ * حواء / ۴۵۷ * نام بانوانی که از حضرت ختمی مرتبت روایت نکرده‌اند و از همسران آن
 حضرت و جز ایشان روایت کرده‌اند / ۴۵۸ * زینب دختر ابوسلمة / ۴۵۸ * أمّ کلثوم دختر ابی
 بکر / ۴۵۹ * أمّ کلثوم / ۴۶۰ * زینب / ۴۶۲ * فاطمة / ۴۶۳ * أمّ قُثَم / ۴۶۴ * عائشة / ۴۶۴ *
 عائشة / ۴۶۴ * عائشة / ۴۶۵ * خَفْصة / ۴۶۶ * اسماء / ۴۶۶ * صفیة / ۴۶۷ * زینب دختر مُهاجر

أحمسي / ٤٦٧ * مية / ٤٦٨ * مسيكة / ٤٦٨ * شهية دختر عمير شيباني / ٤٦٨ * ام حكيم دختر
 قارظ / ٤٦٩ * صفيه / ٤٧٠ * ام سلمة / ٤٧١ * فاطمة / ٤٧١ * سكينه دختر حسين بن
 علي (ع) / ٤٧٣ * ام عثمان / ٤٧٣ * مادر محمد بن قيس / ٤٧٤ * مادر محمد بن يزيد / ٤٧٤ * مادر
 حسن بصرى / ٤٧٤ * فاطمة / ٤٧٥ * ام سلمة / ٤٧٥ * ام سعد / ٤٧٥ * كبشة / ٤٧٦ * زينب دختر
 نبيط / ٤٧٦ * زينب دختر كعب / ٤٧٧ * ام عمرو / ٤٧٧ * ام حفص / ٤٧٧ * حفصة / ٤٧٨ *
 عمرة / ٤٧٨ * هند / ٤٧٩ * عذيسة / ٤٧٩ * أميمة / ٤٨٠ * صخيرة / ٤٨٠ * جمانة / ٤٨٠ *
 هند / ٤٨١ * نائله / ٤٨١ * ريطة / ٤٨١ * معاذة عدوى / ٤٨١ * رباب ام رائج / ٤٨٢ *
 حفصة / ٤٨٢ * خجيرة / ٤٨٢ * عائشة دختر عجرة / ٤٨٣ * صهباء دختر كريم / ٤٨٣ * ام
 موسى / ٤٨٣ * ام خداس / ٤٨٣ * ام ذرة / ٤٨٤ * ام بكرة اسلمى / ٤٨٤ * ام طلق / ٤٨٤ * ام شيب
 عبدى / ٤٨٥ * عالية دختر ايفغ / ٤٨٥ * همسر ابوسفر / ٤٨٥ * ام محبة / ٤٨٦ * عائذة / ٤٨٦ *
 عمرة دختر طبيخ / ٤٨٦ * مريم دختر طارق / ٤٨٧ * جسرة / ٤٨٧ * ليلي دختر سعد / ٤٨٧ *
 بركة / ٤٨٨ * عمرة / ٤٨٨ * ظبية / ٤٨٨ * دفرة / ٤٨٨ * ام علقمة / ٤٨٩ * كبشة دختر ابى
 مريم / ٤٨٩ * صافية / ٤٨٩ * ام حبيب / ٤٨٩ * طفيلة / ٤٩٠ * ام عيسى / ٤٩٠ * دختر
 رقيقة / ٤٩٠ * تملك / ٤٩١ * غزيلة / ٤٩١ * صفيه دختر زياد / ٤٩١ * قميرة همسر
 مسروق / ٤٩٢ * كبشة / ٤٩٢ * ام اسماعيل دختر ابى خالد / ٤٩٢ * زينب / ٤٩٢ * مادر بزرگ صالح
 بن حيان / ٤٩٣ * رباب / ٤٩٣ * سلمى دختر كعب اسدى / ٤٩٣ * ام كلثوم / ٤٩٤ * ام قيس / ٤٩٤ *
 فاطمه دختر محمد / ٤٩٤ * نذبة / ٤٩٥ * ميمونة / ٤٩٥ * ام ثور / ٤٩٥ * هنيذة همسر ابراهيم
 نخعى / ٤٩٥ * ملكة خاله نعمان بن قيس / ٤٩٥ * حجة دختر قرط و دخترش / ٤٩٦ * رقيقه دختر
 عبدالرحمان / ٤٩٦

چگونگی و شرطهایی که حضرت ختمی مرتبت با آن با زنان بیعت فرمود:

عبدالله بن ادریس اودی، از حصین بن عبدالرحمان، از عامر شعبی ما را حدیث کرد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در حالی که روی دست خود پارچه افکنده بود با زنان بیعت فرمود.

وکیع بن جراح، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از پشت پارچه با زنان بیعت فرمود.

وهب بن جریر بن حازم، از شعبه، از مغیره، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت به هنگام بیعت با زنان بر دست خویش ملافه‌یی قطری گسترد و آنان با آن حضرت بیعت کردند، گوید بیشتر محدثان بر این عقیده‌اند که رسول خدا فرموده است من با زنان دست نمی‌دهم - مصافحه نمی‌کنم.

سفیان بن عیینه از زُهری، از عروه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در بیعت کردن زنان با آنان مصافحه نمی‌فرمود.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از محمد بن مُنکدِر، از اُمیمة دختر رقیقه^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه تنی چند از بانوان برای بیعت کردن به حضور پیامبر (ص) رفتیم و گفتیم با تو با این شرطها بیعت می‌کنیم که هیچ چیز را شریک خدا قرار ندهیم و دزدی نکنیم و زنا ندهیم و فرزندان خود را نکشیم و هیچ دروغ و تهمتی بر کسی نیندیم و در مورد هیچ کار پسندیده‌یی از فرمان تو سرکشی نکنیم، پیامبر (ص) فرمود البته در آنچه که توان و یارای آن را داشته باشید، امیمة می‌گوید در این هنگام گفتیم خدا و رسول خدا بر ما از خود ما مهربان‌ترند، سپس گفتیم آیا با ما مصافحه نمی‌کنی؟ فرمود من با زنان مصافحه

۱. شرح حال بیشتری از این بانو که خواهرزاده حضرت خدیجه است در همین جلد طبقات ص ۲۶۷ آمده است.

نمی‌کنم و همانا سخن من به یک زن همچون سخن من برای صد زن است.^۱
 معن بن عیسی از مالک ابن انس از هشام بن عروه از پدرش، از عایشه ما را خبر داد
 که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگز با زنها مصافحه نفرموده است.^۲
 عبدالله بن موسی، از اسرائیل، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است
 * پیامبر (ص) در حالی که روی دست ایشان پارچه افکنده شده بود با زنها مصافحه
 می‌فرمود.

وکیع بن جراح و یعلی بن عبید و ابن نمیر هر سه تن از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس
 بن ابی حازم ما را خبر دادند که می‌گفته است * هنگامی که زنها برای بیعت کردن با
 پیامبر (ص) آمدند، آن حضرت ردای خویش را روی دست خود گسترد و زنها از روی
 رداء با ایشان بیعت کردند. گروهی از زنها ترسیدند و از پذیرفتن شرطها تن زدند و بیعت
 نکردند و برگشتند گروهی دیگر از روی رداء با ایشان بیعت کردند. پیامبر (ص) فرمودند
 گروهی از شما در بهشت خواهید بود و انگشتهای خود را جمع کرد گویی می‌خواست شمار
 آنان را که بهشتی خواهند بود اندک نشان دهد.

وکیع بن جراح، از عبدالحمید بن بهرام، از شهر بن حوشیب، از اسماء دختر یزید ما را
 خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) فرمودند من با زنها مصافحه نمی‌کنم.
 فضل بن دکین، از اسماعیل بن نشیط عامری ما را خبر داد که می‌گفته است * از شهر
 بن حوشب شنیدم که می‌گفت اسماء نقل می‌کرد که همراه گروهی از زنها برای بیعت کردن به
 حضور پیامبر (ص) رفتیم، آن حضرت شرطهای بیعت را بر ما عرضه فرمود، در این هنگام
 یکی از دخترعموهای من که دست‌بند و انگشترهای زرینه بر دست داشت دست خود را
 برای بیعت کردن بیرون آورد تا با پیامبر (ص) مصافحه کند، رسول خدا دست خود را کنار
 کشید و فرمود من با زنها مصافحه نمی‌کنم.

فضل بن دکین، از قیس بن جابر از گفته پیرمردی از قبیلهٔ اَحْمَس، از طارق تیمی ما را
 خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم در حالی که جامهٔ زردی بر تن داشت
 و سر خود را پوشانده بود در آفتاب نشسته بود اندکی بعد برخاست و چون به کنار حجر

۱. این شرطها که از گفتهٔ اُمّیه نقل شده است همان شرطهایی است که در آیهٔ ۱۳، سورهٔ شصم - متحنه آمده است و
 ظاهراً این سوره مدنی است.

۲. بدیهی است که منظور زنان نامحرم است.

اسماعیل رسید شش زن به حضورش آمدند، رسول خدا به آنان سلام داد و درحالی که همان پارچه زرد روی دستش بود با آنان بیعت - مصافحه - فرمود.

ابوولید هشام بن عبدالملک طیالسی و یحیی بن حماد هر دو از اسحاق بن عثمان پدر یعقوب ما را خبر دادند که می‌گفته است * اسماعیل بن عبدالرحمان بن عطیه از گفته مادر بزرگش یعنی مادر عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد دستور فرمود زنان انصار در خانه‌یی جمع شدند و آنگاه عمر بن خطاب را پیش آنان فرستاد. عمر آمد و بر در خانه ایستاد و گفت سلام بر شما باد ما سلامش را پاسخ دادیم. عمر گفت من فرستاده رسول خدا پیش شما هستم. گفتیم خوشامد بر رسول خدا و فرستاده او باد. عمر گفت شما با این شرطها بیعت می‌کنید که چیزی را شریک و انباز خدا ندانید و دزدی نکنید و زنا ندهید و هیچگونه تهمت و افتزایی نزنید و فرزندان خود را مکشید، گفتیم آری پذیرفتیم، عمر دست خود را از بیرون خانه دراز کرد و ما هم دستهای خود را از درون خانه دراز کردیم. عمر گفت پروردگارا گواه باش، مادر عطیه افزوده است که عمر از سوی رسول خدا (ص) ما را فرمان داد که در نماز عیدهای فطر و قربان زنانی را که در حال حیض و نوجوان هستند از شرکت در آن بازداریم و شرکت در نماز جمعه بر ما واجب نیست و ما را از شرکت در تشییع جنازه نهی کرد. اسماعیل می‌گوید از مادر بزرگ خود درباره این بخش از آیه که می‌فرماید در کار پسندیده نسبت به تو نافرمانی نکنند پرسیدم، گفت ما را از مویه‌گری نهی فرمود.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از حجاج بن صفوان مدینی، از اسید بن ابی اسید برآد - بردفروش - از گفته یکی از زنانی که با پیامبر (ص) بیعت کرده‌اند ما را خبر داد که می‌گفته است * از جمله چیزهایی که پیامبر (ص) درباره سرپیچی نکردن در کار پسندیده با ما شرط فرمود این بود که در سوگها چهره نخراشیم و گریبان ندریم و موی خود را پریشان نکنیم و بانگ و اوایلا برنداریم.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زهری از پدرش، از صالح بن کیسان از حارث بن فضیل انصاری که از پشت انصار و نژادگان ایشان است از گفته ابن شهاب زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * عبادة بن صامت گفته است، رسول خدا که درود خدا بر او و خاندانش باد به ما فرمود

۱. بخشی از این حدیث را ابن اثیر در النهایه و ابن منظور در لسان العرب ذیل کلمات حیض و عتق توضیح داده‌اند که با استفاده از آن ترجمه شد.

آیا شما مردان نمی خواهید با من با همان شرطها که زنها بیعت کرده اند بیعت کنید؟ که هیچ چیز را با خدا شریک و انباز مگیرید و دزدی و زنا نکنید و فرزندانتان را مکشید و هیچگونه تهمت و افتزایی مزیند و در هیچ کار پسندیده‌ی نسبت به من نافرمانی نکنید. گفتیم آری که بیعت می‌کنیم و با آن شرطها بیعت کردیم. پیامبر فرمودند از این پس هرکس گناهی انجام دهد و در همین جهان به عقوبت آن برسد همان عقوبت کفاره او خواهد بود و کسی که عقوبت نشود کار او بر دست خدا خواهد بود. اگر خواهد او را می‌آموزد و اگر خواهد عقوبت می‌کند.

فضل بن دکین از یزید شیبانی ما را خبر داد که می‌گفته است * از شهر بن حوشب شنیدم که می‌گفت ام سلمه انصاری^۱ ما را حدیث کرد که همراه زنانی بوده است که رسول خدا (ص) با آن شرطها با ایشان بیعت فرموده است، خاله ام سلمه هم همراهش بوده است. ام سلمه از رسول خدا جز این حدیث‌های دیگر هم روایت کرده است. او ضمن همین حدیث می‌گوید یکی از زنان در همان جلسه از پیامبر پرسید، ای رسول خدا این کار پسندیده‌ی که ما را نشاید نافرمانی از تو کنیم چیست؟ فرمود اینکه نوحه‌سرایی نکنید.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از حفصه دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگام بیعت یا در بیعت از ما تعهد گرفته شد که نوحه‌سرایی نکنیم ولی از آن زنها جز پنج تن به آن وفا نکردند و ایشان ام سلیم و ام علاء دختر ابی سبره و همسر معاذ و مادر معاذ و بانوی دیگری بودند.

عفان بن مسلم از عمرو بن فروخ از مصعب بن نوح ما را خبر داد که می‌گفته است * پیرزن فرتوتی از خاندان خود را درک کردم که از کسانی بود که با پیامبر (ص) بیعت کرده بود او می‌گفت چون به حضور پیامبر رسیدیم از جمله شرطها یکی هم این بود که مویه‌گری و نوحه‌سرایی نکنیم، در آن هنگام پیرزنی گفت ای رسول خدا گروهی از مردم در سوگواری‌یی که مرا رسیده بود برای سوگ من گریستند و اینک برایشان سوگواری رسیده است دوست می‌دارم با آنان همکاری کنم، پیامبر فرمودند برو و با آنان مویه‌گری کن، من رفتم و سپس برگشتم و با آن حضرت بیعت کردم، او می‌گفته است کار پسندیده‌ی که خداوند فرموده است در آن نباید نافرمانی پیامبر کنند همین رها کردن مویه‌گری است.^۲

۱. با بانوی بزرگوار ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت اشتباه نشود و به اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۹۰ مراجعه فرمایید.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که گاهی ضعف و سستی در این روایات دیده می‌شود مثلاً اگر از چیزی نهی نمایند همان دم اجازه

سعید بن منصور از جریر، از منصور، از سالم بن ابی جعد از ابوملیح هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است * زنی برای بیعت کردن به حضور رسول خدا آمد، پیامبر (ص) همین آیه را برای او تلاوت فرمود و چون به این بخش از آیه رسید که می‌فرماید «و در کار پسندیده تو را نافرمانی نکنند» پیامبر (ص) افزود که یعنی نوحه‌سرایی و مویه‌گری نکنی، آن زن گفت ای رسول خدا! یک زن در این باره با من همکاری کرده است - یعنی اجازه می‌خواهم من هم چنان کنم - پیامبر (ص) از پاسخ دادن خودداری فرمود، آن زن دو یا سه بار دیگر گفته خود را تکرار کرد و پیامبر به او اجازه نفرمود و چون آن زن موضوع را پذیرفت رسول خدا بیعت او را قبول فرمود.

معلی بن اسد عمی از گفته و هبیب از ایوب، از بکر بن عبدالله ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) در بیعت با زنها از آنان تعهد می‌گرفت که گریبان ندرند و چهره نخرانند و واویل نکنند و سخن ناپسند نگویند.

عبیدالله بن موسی از عمرو بن ابی زائده ما را خبر داد که می‌گفته است * از شعبی شنیدم می‌گفت هنگامی که گروهی از زنها بیعت کردند رسول خدا فرمود شما با این شرطها بیعت می‌کنید که هیچ چیز را با خداوند شریک و انباز ندانید، هند گفت ما به این مسئله اعتقاد داریم - که نباید شرک بورزیم - و چون پیامبر فرمودند و دزدی مکنید، هند گفت من گاهی از اموال ابوسفیان دزدیده‌ام، ابوسفیان که حضور داشت گفت آنچه از اموال من برداشته‌ای بر تو حلال باد، و چون پیامبر فرمود و زنا مکنید هند گفت مگر زن آزاده هم زنا می‌دهد! و چون پیامبر فرمود فرزندان خود را مکشید، هند گفت تو ایشان را کشتی.

عبدالله بن جعفر رقی، از ابوملیح از میمون بن مهران ما را خبر داد که می‌گفته است * گروهی از زنها که هند دختر عتبه و مادر معاویه هم همراهشان بود برای بیعت به حضور پیامبر (ص) آمدند، همینکه پیامبر فرمود به شرط آن که به خدا شرک نورزید و دزدی نکنید، هند گفت ای رسول خدا ابوسفیان بسیار مرد بخیلی است اگر من از خوراکی‌های او بدون اجازه‌اش چیزی بردارم بر من گناهی است؟ رسول خدا (ص) درباره چیزهای تر اجازه فرمودند و درباره چیزهای خشک اجازه نفرمودند، و چون پیامبر فرمودند زنا ندهید هند

→

گفت مگر زن آزاده زنا می دهد؟ و چون پیامبر فرمود و فرزندانان را مکشید، هند گفت مگر برای ما فرزندی باقی نهادی آنان را در جنگ بدر کشتی، و سپس پیامبر (ص) فرمود و در معروف از تو سرپیچی و نافرمانی نکنند. میمون بن مهران می گفته است خداوند بر زنان اطاعت در معروف را از حضرت ختمی مرتبت واجب فرموده است و مقصود از معروف طاعت و فرمان برداری خداوند متعال است.

یعلی و محمد پسران عبیدالله شیبانی هر دو از محمد بن اسحاق از گفته مردی از انصار از گفته مادرش سلمی دختر قیس ما را خبر دادند که می گفته است * همراه گروهی از زنان انصار برای بیعت به حضور رسول خدا رفتیم از جمله شرطها که فرمود این بود که نسبت به همسران خود غل و غش نوزید، همینکه از محضرشان بیرون آمدیم گفتیم به خدا سوگند چه مناسب است که به حضور پیامبر برگردیم و درباره معنی غل و غش و زیدن نسبت به شوهران پرسیم، برگشتیم و از آن حضرت پرسیدیم فرمود آنکه بدون اجازه شوهر اموال او را به کسی هدیه دهید و در پی کسب محبت کسی جز او باشید.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از عطاء خراسانی ما را خبر داد که * رسول خدا (ص) از جمله تعهدهایی که از زنان به هنگام بیعت گرفت این بود که نوحه گری نکنند و در خلوت با مردان نامحرم ننشینند.

وکیع بن جراح از ابوشهب و مبارک از حسن بصری ما را خبر دادند که می گفته اند هنگامی که رسول خدا از زنان بیعت می گرفتند با آنان شرط می فرمودند که جز با مردان محرم سخن نگویند.

فضل بن دکین از گفته ضایی بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است * در یکی از بیماریهای حسن بصری به عیادتش رفتیم، گفت هنگامی که آیه بیعت با زنان نازل شد، پیامبر (ص) با آنان بیعت کرد و با ایشان شرط فرمود که با مردان نامحرم سخن نگویند، و این همان چیزی است که در کتاب خداست.

محمد بن فضل از ولید بن جُمیع از ابوسلمه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن خطاب و عایشه هرگاه به مکه می آمدند در خانه دختر ثابت مسکن می گزیدند که از هفت بانوانی بود که در مکه با رسول خدا بیعت کرده بودند.

فضل بن دکین، از عبدالسلام بن حرب، از یونس بن عبید، از زیاد بن جُبیر از سعد ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که پیامبر (ص) از زنها بیعت می گرفت زنی که گویا از

مردم مصر بود برخاست و گفت ای رسول خدا! ما نان خور و عیال شوهر یا پدر یا پسر خود هستیم چه چیز از اموال ایشان بر ما حلال است؟ فرمود چیزهای تازه و خوراکیهایی که قابل انداختن نیست می توانید از آنها بخورید و هدیه دهید.^۱

فضل بن دکین از سفیان بن عیینة از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی حسین از شهر بن حوشب از گفته اسماء دختر یزید ما را خبر داد که می گفته است من همراه گروهی از زنها بودم پیامبر (ص) از کنار ما گذشت و بر ما سلام داد و ما سلام او را پاسخ دادیم.

محمد بن عمر واقدی از یعقوب بن محمد، از عبدالرحمان، از عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی صعصعه ما را خبر داد که می گفته است * ام عماره^۲ می گفت در شب بیعت عقبه درحالی که عباس بن عبدالمطلب دست پیامبر (ص) را گرفته بود مردان دست بر دست رسول خدا می زدند، چون بیعت مردان تمام شد و فقط من و ام منیع^۳ باقی مانده بودیم همسر عرفه بن عمرو گفت ای رسول خدا! این دو بانو هم همراه ما آمده اند که با تو بیعت کنند، حضرت فرمود من با آنان با همان شرطها که با شما بیعت کردم می کنم و من با زنها مصافحه نمی کنم. ام عماره می گوید پس از تمام شدن بیعت به جایگاه خود و کنار باروبنه خویش برگشتیم دو تن از مردان قوم خود را که سلیط بن عمرو و ابوداود مازنی بودند دیدیم که می خواستند در بیعت شرکت کنند و چون دیدند آن قوم بیعت کرده اند و بیعت تمام شده است با اسعد بن زراره که در شب بیعت عقبه سالار همه نقیبان و سرپرست همه هفتادتن بود بیعت کردند.

عبدالعزیز بن خطاب از گفته نائله کوفی که کنیز آزاد کرده و وابسته ابوعیزار بوده است از ام عاصم از گفته سوداء ما را خبر داد که می گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم که بیعت کنم فرمود خضاب کن برگشتم خضاب کردم و باز آمدم و با آن حضرت بیعت کردم.

اسماعیل بن ابان و راق از گفته نائله از ام عاصم از سوداء ما را خبر داد که می گفته است * به حضور پیامبر (ص) برای بیعت رفتم، فرمود برو خضاب کن سپس برگرد تا با تو بیعت کنم.

۱. ابن اثیر در النهایه، ج ۲، ص ۲۳۲ ذیل کلمه رَطْب این حدیث را آورده و معنی کرده است و در ترجمه از آن استفاده کردم.

۲ و ۳. ام عماره از قبیله بنی نجار انصار است، ام منیع هم از خاندان کعب بن سلمه انصار است و فقط همین دو بانو در بیعت عقبه حاضر بوده اند. به ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، صص ۶۰۵ و ۶۲۲ مراجعه فرمایید.

محمد بن عمر واقدی از اُسامة بن زید لیثی، از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگش ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که حضرت ختمی مرتبت به مدینه هجرت فرمود گروهی از زنها که اسلام آورده بودند به حضور ایشان رفتند و گفتند ای رسول خدا! مردان ما با شما بیعت کرده اند ما هم دوست داریم با شما بیعت کنیم، گوید پیامبر (ص) قدح آبی خواست و دست خویش را در آن فرو برد سپس آن قدح را به هریک از زنها دادند که دست خود را در آن فرو برد و همین کار بیعت آنان بود.

محمد بن عمر واقدی از سفیان بن عیینة، از ابن ابی حسین، از شهر بن حوشب، از گفته اسماء دختر یزید ما را خبر داد که می گفته است چون با رسول خدا (ص) بیعت کردیم از ما تعهد گرفت که شرک نوزیم، دزدی نکنیم، زنا ندهیم و فرزندان خود را نکشیم و دیگر مفاد همان آیه را بیان فرمود و افزود که من با شما مصافحه نمی کنم و همان تعهدها را از شما می گیرم که خداوند گرفته است.

محمد بن عمر واقدی، از اُسامة بن زید، از داود بن حصین، از ابوسفیان آزاد کرده و وابسته ابن ابی احمد ما را خبر داد که می گفته است * از ام عامر اشهلی شنیدم می گفت من و لیلی دختر خُطیم و حواء دختر یزید بن سکن بن کرز بن زعوراء در حالی که چادرهای خود را به خود پیچیده بودیم میان نماز مغرب و عشاء به حضور پیامبر رفتیم. من سلام دادم رسول خدا نسب من و نسب دو همراهم را سؤال فرمود که گفتیم، نخست خوشامد گفت و پرسید چه کار دارید؟ گفتیم آمده ایم با شما بر اسلام بیعت کنیم و ما شما را تصدیق کرده ایم و گواهی می دهیم که آنچه را آورده اید حق است. رسول خدا فرمود سپاس خداوند را که شما را به اسلام هدایت فرمود و انگهی من با شما بیعت کردم، ام عامر می گوید به پیامبر نزدیک شدم فرمود من با زنها مصافحه نمی کنم. سخن من برای هزار زن چون سخن من برای یک زن است، ام عامر می گفته است من نخستین زنی هستم که با پیامبر بیعت کرده ام.

محمد بن عمر واقدی، از ابن ابی حبیبه از عاصم بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که می گفته است * نخستین زنانی که با پیامبر (ص) بیعت کرده اند مادر سعد بن معاذ یعنی کبشة دختر رافع بن عبید و ام عامر دختر یزید بن سکن و حواء دختر یزید بن سکن، و از خاندان ظفر لیلی دختر خطیم و از خاندان عمرو بن عوف لیلی و مریم و تمیمه دختران ابوسفیان معروف به ابوالبنات بوده اند که ابوالبنات در جنگ احد کشته شد و شمس دختر ابو عامر

راهب و دختر شمس جمیله که پدرش ثابت بن ابی افلح بوده است و طیبه دختر نعمان بن ثابت بن ابی افلح.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است: «به خانه عروۀ بن زُبیر رفتم مشغول نوشتن پاسخ نامه هبیره دوست و مشاور ولید بن عبدالملک بود که از او درباره این آیه که خداوند متعال فرموده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرگاه زنان مؤمن به‌عنوان مهاجر پیش شما می‌آیند آنان را بیازمایید و خداوند به ایمان آنان دانایتر است»^۱ پرسیده بود.

عروۀ چنین نوشت، پیامبر (ص) در صلح حدیبیه با قریش صلح فرمود بر این که هرکس بدون اجازه ولی خویش به مسلمانان پیوندد و پناه آورد او را پیش قریش برگرداند. پیامبر (ص) مردان را برمی‌گرداند و چون زنها هجرت کردند خداوند متعال برگرداندن آنان را روا ندانست مشروط بر اینکه آنان را به اسلام بیازمایند و اقرار کنند که فقط به رغبت و اخلاص برای مسلمان شدن آمده است، و خداوند دستور فرمود در آن صورت معادل مهریه آنان را به شوهرشان پردازند و هزینه‌ی را هم که عهده‌دار شده‌اند مطالبه کنند، قضا را زنی پناه آورد و فردای آن روز دو برادر آن زن برای بازگرفتن و برگرداندن او آمدند و او را مطالبه کردند و پیامبر (ص) از برگرداندن او خودداری فرمود. آن دو به مکه برگشتند و قریش را آگاه کردند و ایشان هم در این باره کس دیگری را نفرستادند و به اینکه زنان نگهداری شوند و باز داده نشوند راضی شدند، بدین جهت است که در آیه می‌فرماید در صورتی که آنان آنچه را هزینه کرده‌اند مطالبه کنند. سپس در آیه می‌فرماید این حکم خداوند است که میان شما به آن حکم می‌فرماید و خداوند حکیم داناست و اگر برخی از همسران شما به سوی کافران برگشتند مهریه زنانی را که می‌روند به همسران ایشان پردازید یعنی در قبال آنان که به کفار می‌پیوندند مهریه را از مهریه زنانی که به شما می‌پیوندند پردازید، به‌هرحال مؤمنان به این حکم خدا گردن نهاده‌اند و مشرکان آن را نپذیرفتند و مهریه زنان مسلمان شده از غنایم و درآمدهای عمومی پرداخت شود. البته باید توجه داشت که هیچ زن مسلمانی به مشرکان و کافران نپیوسته است و این حکمی است که خداوند مقرر فرموده است که اگر صورت‌گرفت بدان‌گونه عمل شود.

در باره این مسئله که خداوند می فرماید و اقدام به عقد کافران مکنید مقصود کافران و مشرکانی هستند که اهل کتاب نباشند و به همین سبب عمر بن خطاب مُلَیکَه دختر ابی امیه را که مادر عبیدالله بن عمر بود طلاق داد و معاویه بن ابوسفیان او را به همسری گرفت. عمر همسر دیگر خود را که دختر جریول خزاعی بود نیز طلاق داد و ابوجهیم بن حذیفه او را به همسری گرفت. عیاض بن عَنَم فهری هم همسر خود را که ام حکم دختر ابوسفیان بن حرب بود طلاق داد و عبدالله بن عثمان ثقفی او را به همسری گرفت که عبدالرحمان بن ام حکم را برای او زایید.^۱

عبدالله بن نُمیر از سفیان، از پدرش از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است « منظور از آزمون و امتحان کردن که در این آیه آمده است این است که بدانند زنهایی که به مسلمانان پناهنده می شوند فقط برای محبت به خدا و رسول خدا آمده اند نه اینکه شیفته مردی از مسلمانان شده باشند یا بخواهند از زندگی با شوهر خود بگریزند.

بر شمردن نام و شرح حال زنان مُسلمان مُهاجر از قُریش و زنان انصاری که بیعت کردند و دیگر زنان عرب و خبر ایشان

شرح حال خدیجه دختر خُوَیْلِدُ بنِ اَسَدِ بنِ عَبْدِالعَزْزِی بنِ قُصَیْ و تبار او و ازدواج حضرت ختمی مرتبت با او و اسلام آوردن او

هشام بن محمد بن سائب کلبی از گفته پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که درباره تبار خدیجه می گفته است * که او خدیجه دختر خویلد پسر عبدالعززی پسر قُصَیْ پسر کلاب پسر مرّة پسر کعب پسر لویّ پسر غالب پسر فهر پسر مالک پسر نصر پسر کنانه است.

نام مادر خدیجه فاطمه بوده است که دختر زائده بن اَصَمّ بن هرم بن رواحه بن حجر

۱. درباره این چند آیه قرآن نمی توان تنها به این روایت عروه بن زبیر بسنده کرد و باید به کتابهای مفصل فقهی و تفاسیر قرآن مجید مراجعه کرد.

بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک است.

نام مادر فاطمه هاله است که دختر عبدمناف بن حارث بن منقذ بن عمرو بن معیص بن عامر بن لوی بوده است.

مادر هاله بانویی معروف به عَرَفَة بوده که نام اصلی او قلابه است و او دختر سُعَید بن سهم بن عمرو بن هُصَیص بن کعب بن لوی بوده است.

مادر قلابه بانویی به نام عاتکه دختر عبدالعزیز بن قُصَی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بوده است، مادر عاتکه بانویی معروف به خُطَیْبَة بوده که نام اصلی او ریطه و دختر کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بوده است.

مادر ریطه نائله دختر حذافة بن جُمح بن عمرو بن هُصَیص بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بوده است.

خدیجه در آغاز و پیش از آن که کسی با او ازدواج کند به نام پسرعموی خود ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزیز بن قُصَی نامزد بوده است ولی ازدواج آن دو صورت نگرفته است.

ازدواج نخست خدیجه با ابو هاله بوده است. نام ابو هاله هند و پسر نباش بن زراره بن وقدان بن حبیب بن سلامة بن غُوَی بن جروة بن اُسَید بن عمرو بن تمیم بوده است. پدر ابو هاله که میان قوم خود دارای شرف و منزلت بوده به مکه کوچ کرده و با خاندان عبدالدار بن قُصَی هم پیمان شده است و قریش با هم پیمان خود ازدواج می کردند، خدیجه برای ابو هاله دو پسر آورد به نامهای هند و هاله.

پس از ابو هاله خدیجه با عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم ازدواج کرد و برای او دختری به نام هند^۱ آورد، صیفی بن اُمیة بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم که پسرعموی هند بود او را به همسری گرفت و هند برای او پسری به نام محمد آورد، به فرزندان و فرزندزادگان این محمد به احترام خدیجه «بنی طاهرة» می گفتند. نسل او در مدینه روزگاری برجای بوده اند و سپس از میان رفته اند، خدیجه را با کنیه ام هند فرامی خوانده اند. محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد، از پدرش، از عروه از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * کنیه خدیجه ام هند بوده است.

۱. ملاحظه می کنید که نامهای هند و هاله از نامهای مشترک میان مردان و زنان بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از مغیره بن عبدالرحمان اسدی، از گفته خویشاوندانش ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * از حکیم بن حزام^۱ پرسیدیم آیا رسول خدا(ص) بزرگتر بوده است یا خدیجه؟ گفت خدیجه از پیامبر(ص) پانزده سال بزرگتر بود، و پیش از آنکه پیامبر(ص) زاده شود نمازگزاردن بر عمه‌ام خدیجه حرام می‌شده است، واقدی در توضیح این سخن حکیم بن حزام می‌گوید منظور حکیم این بوده که خدیجه پیش از زاده‌شدن رسول خدا حیض می‌شده است و حکیم خواسته است با اصطلاح اسلامی سخن بگوید.

علی بن محمد بن عبدالله قرشی، از ابو عمرو مدینی، از طلحة بن عبدالله تیمی، از ابوبحتری خزاعی و از ابوزبیر و آن دو از سعید بن جبیر از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * زنان مکه در جشنی که در ماه رجب داشته‌اند انجمن می‌ساخته‌اند و در بزرگداشت آن روز هیچ چیز را فرو نمی‌گذاشتند و هرچه لازم بود می‌آوردند یک بار که در آن جشن کنار بتی نشسته و معتکف بودند هیأت و شبیح مردی در دیده آنان پدیدار شد و چون نزدیک رسید با همه توان خود فریاد برآورد که ای زنان تیماء^۲ - ای زنان گمراه - همانا به زودی در شهر شما پیامبری به نام احمد به رسالت از سوی خدا برانگیخته می‌شود، هر زنی که می‌تواند همسر او شود چنان کند، زنان به سوی آن شبیح سنگ پراندند و او را نکوهش کردند و سخن درشت گفتند. خدیجه خاموش ماند و آن سخن را به اندیشه سپرد و نسبت به آن شبیح هیچ کاری از کارهای آن زنان را انجام نداد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن شبیه، از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک، از ام سعد دختر سعد بن ربیع، از نفیسه دختر اُمیّه که خواهر یعلی بن امیه است ما را خبر داد که می‌گفته است * خدیجه بانویی بسیار شریف و دارای ثروت سرشار و بازرگانی بوده است و کاروان بازرگانی خویش را به شام گسیل می‌داشت و اهمیت و ارزش کاروان او به اندازه کاروان همه قریش بود. او مردان را به مزدوری می‌گرفت و اموالی برای مضاربه در اختیارشان می‌نهاد. هنگامی که رسول خدا(ص) که در مکه به امین شهرت داشت به بیست و پنج سالگی رسید خدیجه به آن حضرت پیام داد و خواهش کرد به همراهی میسر که غلام خدیجه بود کاروان بازرگانی او را به شام همراهی فرماید و گفت من دو برابر آنچه به افراد

۱. حکیم بن حزام برادرزاده حضرت خدیجه و از مردان شریف و محترم قریش و دارای عمری دراز و تا سال ۵۴ هجری زنده بوده است، به زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۲۹۸ مراجعه شود.

۲. تیماء: به معنی فلات و گمراه است و نام جایی هم در شمال شبه جزیره عربستان است.

قوم تو می‌دهم به تو پرداخت می‌کنم. رسول خدا(ص) پذیرفت و به بازار بُصری^۱ رفت. کالایی را که برده بود فروخت و کالای مناسب خرید و آورد و دوبرابر سودی که پیش از آن به دست می‌آمد به دست آمد، خدیجه هم دو برابر آنچه نام برده بود به پیامبر(ص) پرداخت، نفیسه^۲ می‌گوید خدیجه مرا پوشیده به حضور پیامبر فرستاد تا ازدواج او را با پیامبر به ایشان پیشنهاد کنم و چون رسول خدا پذیرفت خدیجه به عموی خود عمرو بن اسد بن عبدالعزى بن قصى پیام داد و او را فراخواند که حاضر آمد و پیامبر(ص) هم همراه عموهای خود حاضر آمد و یکی از ایشان خطبه عقد خواند. عمرو بن اسد گفت این ازدواج مایه کاستی او نیست. پیامبر(ص) به هنگام بازگشت از شام و در بیست و پنج سالگی خود با خدیجه ازدواج فرمود و خدیجه برای آن حضرت قاسم را و عبدالله را که همان طاهر است و طیب را که چون به روزگار اسلام زاده شده بود به طیب مشهور بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه(ع) را زاید، فاصله تولید هر دو کودک یک سال بود، سلمی کنیز عقبه قابله خدیجه بود و خدیجه برای کودکان خود پیش از زایمان دایه فراهم می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله بن مسلم، از پدرش، از محمد، از جبیر بن مطعم، و ابن ابی زناد، از هشام بن عروه از عایشه، و ابن ابی حبیب از داود بن حصین از عکرمه، از ابن عباس ما را خبر دادند که چون پدر خدیجه به هنگام جنگ فجار درگذشته بود عموی او عمرو بن اسد او را به ازدواج رسول خدا(ص) در آورد، واقدی می‌گوید در نظر همه یاران ما بدون هیچ اختلافی همین موضوع درست و مورد اجماع است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش، از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر خدیجه هنگامی که رسول خدا با او ازدواج فرمود بیست و هشت سال و کابین او دوازده و قیه بوده است و کابین همسران پیامبر همین اندازه بوده است، محمد بن عمر واقدی می‌گوید ما و همه اهل علم که پیش ما هستند معتقدیم که خدیجه پانزده سال پیش از سال فیل زاده شده و او هنگامی که پیامبر با او ازدواج فرموده است چهل ساله بوده است.

محمد بن عمر واقدی، از منذر بن عبدالله حزامی، از موسی بن عقبه، از ابو حبیبه برده

۱. بُصری: شهری کهن و دارای تاریخ دیرینه که حدود دمشق کنونی بوده و هم‌اکنون هم از نواحی حوران است. برای آگاهی بیشتر به ترجمه مقاله بول (Buhl) در دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۳، ص ۶۷۲ مراجعه فرمایید.

۲. نفیسه از اصحاب و راویان حضرت ختمی مرتبت است. به اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۵۵۶ مراجعه شود.

آزاد کرده و وابسته زبیر بن عوام ما را خبر داد که می‌گفته است * از حکیم بن حزام شنیدم می‌گفت هنگام ازدواج رسول خدا با خدیجه، خدیجه چهل ساله و پیامبر (ص) بیست و پنج ساله بودند، حکیم می‌افزوده است که خدیجه دو سال از من بزرگ‌تر بود او پانزده سال پیش از سال فیل متولد شده بود و من سیزده سال پیش از سال فیل زاده شده‌ام.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین کسی که مسلمان شده است خدیجه است.

همچنین واقدی، از ابن وهب از نافع بن جبیر بن مطعم ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین کس که مسلمان شده است خدیجه بوده است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی ذئب از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت و خدیجه روزگاری دراز پوشیده نماز می‌گزاردند.

یحیی بن فرات قزاز - ابریشم‌فروش - از سعید بن خیثم هلالی، از اسد بن عبیده بجلی از پسر یحیی بن عقیف از گفته پدر بزرگش عقیف کندی ما را خبر داد که می‌گفته است * به روزگار جاهلی به مکه آمدم و می‌خواستم برای افراد خانواده‌ام چیزی از پارچه و عطر مکه بخرم، کنار عباس بن عبدالمطلب نشستم، در همان هنگام که پیش او بودم و به کعبه می‌نگریستم و خورشید حلقه زده و برآمده بود ناگاه جوانی آمد و چون نزدیک کعبه رسید سر به سوی آسمان کرد و به آن نگریست و سپس رو به کعبه ایستاد و کعبه را کاملاً روبه‌روی خود قرار داد در این هنگام نوجوانی آمد و سمت راست او ایستاد چیزی نگذشت که بانویی آمد و پشت سر ایشان ایستاد، آنگاه جوان به رکوع رفت و آن نوجوان و بانو هم به رکوع رفتند و چون او سر از رکوع برداشت آن دو هم چنان کردند، پس از آن آن جوان به سجده درآمد و آنان هم به سجده افتادند، عقیف می‌گوید به عباس گفتم کاری بزرگ می‌بینم، عباس گفت آری کاری بزرگ، می‌دانی که این جوان کیست؟ گفتم نه نمی‌دانم، گفت این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب برادرزاده من است، می‌دانی این نوجوان کیست؟ گفتم نمی‌دانم. گفت علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب برادرزاده دیگر من است، می‌دانی که این بانو کیست؟ گفتم نمی‌دانم. گفت این خدیجه دختر خویلد همسر برادرزاده من است. این برادرزاده‌ام که می‌بینی برای ما می‌گوید که خدای او که خدای

آسمانها و زمین است او را بر این آیین فرمان داده است و او بر همان آیین است.^۱ و به خدا سوگند که بر روی همه زمین کسی جز همین سه تن را بر این آیین نمی دانم. عقیف می گوید بعدها همواره آرزو داشتم ای کاش که من نفر چهارم ایشان می بودم.^۲

محمد بن عمر واقدی از محمد بن صالح و عبدالرحمان بن عبدالعزیز ما را خبر داد که آن دو می گفته اند خدیجه ده روز از ماه رمضان سه سال پیش از هجرت در شصت و پنج سالگی درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی، از معمر بن راشد، از زهری، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * خدیجه پیش از آنکه نماز واجب شود یعنی سه سال قبل از هجرت درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی از منذر بن عبدالله خرامی، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر بن عوام ما را خبر داد که می گفته است * شنیدم حکیم بن حزام می گفت خدیجه دختر خویلد در ماه رمضان دهم بعثت در شصت و پنج سالگی درگذشت. پیکرش را از خانه اش تشییع کردیم و او را در منطقه حجون به خاک سپردیم و پیامبر (ص) به تن خویش وارد گور او شد و در آن هنگام هنوز آیین نماز گزاردن بر مردگان واجب نشده بود. کسی از حکیم بن حزام پرسید ای ابو خالد! این موضوع چه هنگام بود؟ گفت سه سال پیش از هجرت یا حدود آن، و این موضوع اندکی پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابوطالب بود.

محمد بن سعد گوید * خدیجه نخستین بانویی بود که رسول خدا (ص) او را به همسری گرفت و فرزندان حضرت ختمی مرتبت همگی جز ابراهیم پسر ماریه از خدیجه زاده شده اند.

کنیه خدیجه به نام هند که پسرش از ابو هاله تمیمی بوده است أم هند است.^۳

۱. این روایت در متون کهن پیش از طبقات هم با اختلاف لفظی اندکی آمده است. به سیره ابن اسحاق، ص ۱۳۷ چاپ دکتر سهیل زکار مراجعه فرمایند.

۲. عقیف کندی مسلمان شده و افتخار مصاحبت حضرت ختمی مرتبت را داشته است. به اسد الغابیه، ج ۳، ص ۴۱۴ مراجعه فرمایند.

۳. ای کاش محمد بن سعد به سیره محمد بن اسحاق نگاهی می کرد و پاره یی از فضایل خدیجه سلام الله علیها را می آورد. به سیره ابن اسحاق، ص ۲۴۴، چاپ سهیل زکار، ۱۳۹۸ ق مراجعه فرمایند.

دختران حضرت ختمی مرتبت

فاطمه (ع)

او دختر رسول خدا (ص) است و مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. خدیجه او را هنگامی زایید که قریش خانه کعبه را بازسازی می کردند و این پنج سال پیش از بعثت بوده است.^۱

مسلم بن ابراهیم، از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر یشکری ما را خبر داد که می گفته است: «ابوبکر فاطمه را از پیامبر خواستگاری کرد. فرمود «ای ابوبکر درباره ازدواج فاطمه منتظر فرمان خدایم»، ابوبکر این موضوع را به عمر گفت و عمر به او گفت رسول خدا تو را رد کرده است. پس از مدتی ابوبکر به عمر گفت اینک تو فاطمه را خواستگاری کن و او چنان کرد و پیامبر (ص) به او هم همان را فرمود که به ابوبکر گفته بود که «درباره ازدواج فاطمه منتظر فرمان خدایم»، و چون عمر پیش ابوبکر آمد و او را آگاه کرد، ابوبکر گفت رسول خدا تو را رد کرده است.

پس از آن خویشاوندان علی (ع) به او گفتند فاطمه را از رسول خدا خواستگاری کن و او خواستگاری کرد و پیامبر (ص) فاطمه را به همسری او در آورد، علی شتری را که داشت و برخی از ابزار زندگی خویش را فروخت که بهای آن چهارصد و هشتاد درم شد. رسول خدا (ص) علی را فرمود دو سوم این مبلغ را به خرید عطر اختصاص بده و یک سوم دیگر را به خرید لوازم خانه.

فضل بن دکین، از موسی بن قیس حضرمی ما را خبر داد که می گفته است: «از حُجر

۱. موضوع سال تولد حضرت فاطمه زهرا در بیشتر منابع و مآخذ اهل سنت پنج سال پیش از بعثت و در بیشتر منابع شیعی پنج سال پس از بعثت ثبت شده است. شیخ طوسی در مصباح‌المتجهد تولد را دو سال پس از بعثت دانسته است. برای آگاهی بیشتر به مرحوم سید محسن امین، چاپ جدید اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۳۰۷، بیروت ۱۴۰۳ ق و بحث مستوفای استاد محترم دکتر سید جعفر شهیدی در بخش نخست زندگی فاطمه زهرا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش مراجعه فرمایید.

بن عبس که در دوره جاهلی خون آشام بود و در جنگ جمل و صفین همراه علی (ع) بود شنیدم می گفت ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند و پیامبر (ص) خطاب به علی فرمود «ای علی! فاطمه از آن تو است و من دجال نیستم یعنی دروغگو نیستم» و این گفته پیامبر بدان سبب بود که پیش از خواستگاری ابوبکر و عمر از فاطمه به علی وعده داده بود. و کعب بن جراح، از عباد بن منصور ما را خبر داد که می گفته است * از عطاء شنیدم که می گفت علی (ع) از فاطمه خواستگاری کرد و رسول خدا به فاطمه فرمود «علی از تو نام می برد» و چون فاطمه سکوت کرد رسول خدا او را به همسری علی درآورد.

سفیان بن عیینة، از ابن ابی نجیح از پدرش از گفته مردی که خود از علی (ع) شنیده بود ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) می گفت خواستم فاطمه را از پیامبر خواستگاری کنم با خود گفتم به خدا سوگند که مرا چیزی نیست. پرسیدم سپس چگونه شد؟ علی فرمود پیوند مودت آمیز و مهرورزی رسول خدا را به یاد آوردم و خواستگاری کردم. پیامبر پرسید آیا چیزی داری؟ گفتم نه، فرمود آن زره حطمی^۱ که در فلان روز به تو دادم کجاست؟ گفتم پیش من است. فرمود همان را به فاطمه بده. گوید علی علیه السلام چنان کرد. یزید بن هارون از جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است * ایوب از عکرمة ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) فاطمه (ع) را خواستگاری کرد، پیامبر (ص) از او پرسید چه چیزی را مهریه اش قرار می دهی؟ گفت چیزی که کابین او قرار دهم پیش من نیست، فرمود آن زره حطمی که به تو بخشیدم کجاست؟ گفت پیش من است، فرمود همان را کابین او قرار بده. علی (ع) چنان کرد و فاطمه را به همسری گرفت، عکرمة می گفته است ارزش آن زره چهار درم بوده است.

معن بن عیسی هم از جریر بن حازم از ایوب از عکرمة ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) برای فاطمه زره آستین کوتاهی را کابین قرار داد که ارزش آن چهار درم بود. معن بن عیسی از محمد بن مسلم از عمرو بن دینار از عکرمة ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه (ع) با مهریه یی که زرهی آهنی و آستین کوتاه بود به همسری علی (ع) داده شد.

۱. زره های استوار و پهن و بلند که به گفته ابن منظور در لسان العرب منسوب به مردی به نام حطیمة است یا منسوب به شاخه یی از قبیله عبدالقیس که معروف به حطیمة و سازندگان زره بوده اند. برای آگاهی بیشتر به لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۴۰ چاپ حوزه قم مراجعه فرمایید.

وکیع بن جراح از علی بن مبارک، از یحیی بن ابی کثیر از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از آنکه علی (ع) با فاطمه ازدواج کرد و خواست او را به خانه خود برد پیامبر (ص) به علی فرمود چیزی آماده کن و بیاور. گفت چیزی نمی‌یابم، فرمود آن زره حطمی تو کجاست؟

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی، از عبدالرحمان بن حمید رؤاسی، از عبدالکریم بن سلیط از ابن بُریده از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * تنی چند از انصار به علی گفتند از فاطمه خواستگاری کن. علی به حضور رسول خدا رفت و سلام داد پیامبر پرسید «خواسته و نیاز پسر ابوطالب چیست؟» گفت فاطمه دختر رسول خدا را فریاد آوردم، پیامبر فرمودند «خوش آمدی و نزد خویشان خود آمدی» و هیچ سخن دیگر بر این دو کلمه نیفزودند، علی پیش آن گروه انصار برگشت که منتظرش بودند، ایشان پرسیدند چه خبر؟ گفت درست نمی‌دانم فقط به من فرمود «خوش آمدی و نزد خویشان خود آمدی» گفتند یکی از این دو کلمه تو را بسنده است که هم خویشاوندی سببی و هم خوشامد بر تو عرضه فرموده است.

گوید پس از آنکه ازدواج صورت گرفت پیامبر به علی فرمود ناچار برای عروس باید ولیمه داد، سعد^۱ گفت من گوسپند نری دارم و گروهی از انصار هم چند صاع ذرت فراهم آوردند و چون شب زفاف فرا رسید - فاطمه را به خانه علی بردند - پیامبر به علی فرمود تا من نیامده‌ام کاری انجام مده، گوید رسول خدا (ص) ظرف آبی خواست و در آن وضو گرفت و آن آب را بر علی پاشید و به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت «بارخدا یا بر آن دو و بر زندگی آن دو و بر فرزندان ایشان فرخندگی ارزانی دار» مالک بن اسماعیل می‌گفته است چیزی از اشعاری که خوانده شده است در سینه من است.

خالد بن مخلد، از سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * جعفر صادق (ع) از پدرش برای من حدیث کرد که می‌گفته است (علی) زرهی آهنین و گلیمی کهنه را قبالة فاطمه قرار داد.

عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که * چون پیامبر (ص) فاطمه را به همسری علی داد به علی فرمود زره حطمی خود را به او ببخش.

۱. با آنکه در متن در همه جاها نام پدر سعد نیامده است ولی ظاهراً منظور سعد بن عباده است که در بخشندگی شهره بوده است.

حسن بن موسی، از زهیر، از جابر، از محمد بن علی - حضرت باقر - ما را خبر داد که می‌گفته است * علی فاطمه را به کابین پوست دباغی شده گوسپندی و بُردِ حبری کهنه‌یی به همسری خود در آورد.

وکیع بن جراح هم از سفیان از جابر، از محمد بن علی همینگونه ما را خبر داد. وکیع بن جراح از منذر بن ثعلبه، از علباء بن احمر یشکری ما را خبر داد که علی (ع) فاطمه را به همسری گرفت و شتر خود را به چهارصد و هشتاد درم فروخت، پیامبر فرمود دوسوم آن را در خرید عطر و بوی خوش هزینه کنید و یک‌سوم دیگر را در خرید جامه هزینه کنید.

ابواسامة، از مجالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * علی می‌گفت هنگامی که با فاطمه ازدواج کردم من و او بستری جز پوست گوسپندی نداشتیم که شبها بر آن می‌خوابیدیم و روزها روی آن برای شتر آبکش خود علف می‌ریختیم و من و او را خدمتکاری جز خود او نبود.

محمد بن فضل از یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * کابین دختران و همسران حضرت ختمی مرتبت همواره پانصد درم معادل دوازده و نیم وقیه بود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابی عروبة، از ایوب، از عکرمة ما را خبر داد که می‌گفته است * چون رسول خدا فاطمه را به همسری علی داد فرمود «چیزی به او بده» علی گفت ای رسول خدا چیزی پیش من نیست، فرمود آن زره حطمی تو کجاست؟

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالله بن محمد بن عمر بن علی از پدرش^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * علی (ع) در ماه رجب که پنج ماه از آمدن رسول خدا (ص) به مدینه گذشته بود فاطمه را عقد بست و پس از بازگشت رسول خدا (ص) از جنگ بدر با او زفاف کرد، و فاطمه به هنگام زفاف هیجده‌ساله بود.

محمد بن عمر واقدی، از ابراهیم بن شعیب از یحیی بن شبل از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت باقر علیه‌السلام - ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) به مدینه آمد یک سال یا حدود یک سال در خانه ابویوب انصاری منزل کرد، و

۱. به نظر می‌رسد که مقصود عمر اطرف پسر حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است. به المجدی، ص ۲۵۹ مراجعه فرمایید.

چون علی با فاطمه ازدواج کرد، پیامبر به علی فرمود خانه‌یی برای خود جستجو کن. علی (ع) به جستجو برآمد و خانه‌یی که اندکی از خانه پیامبر فاصله داشت فراهم آورد و در همان خانه با فاطمه زفاف فرمود. پس از اندکی پیامبر (ص) پیش فاطمه رفت و فرمود می‌خواهم خانه‌ات را نزدیک خود منتقل کنم - و جایی نمی‌یابم - فاطمه گفت با حارثه بن نعمان گفتگو فرما که از حجره خود کوچ کند. پیامبر (ص) فرمود حارثه^۱ چندبار برای ما کوچ کرده و من از او آزرده دارم. حارثه از این سخن آگاه شد، نخست خانه خود را خالی کرد و سپس به حضور پیامبر (ص) آمد و گفت ای رسول خدا! مرا خبر رسیده است که دوست می‌داری و می‌خواهی فاطمه را نزدیک خود بیاوری و اینک خانه‌های من نزدیک‌ترین خانه‌های قبیله بنی‌نجرار به شماست، و همانا که من و اموال من از خدا و رسول خدایم، و ای رسول خدا! به خدا سوگند اموالی را که از من می‌پذیری برای من خوشتر از اموالی است که رها می‌فرمایی، حضرت ختمی مرتبت فرمود راست می‌گویی خدایت برکت دهد. و فاطمه را به خانه حارثه منتقل فرمود.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک، از محمد بن موسی، از عون بن محمد بن علی بن ابی طالب، از ام جعفر، از مادر بزرگش اسماء بنت عمیس ما را خبر داد که می‌گفته است * من مادر بزرگت فاطمه (ع) را به خانه نیای بزرگوارت علی (ع) بردم و جهاز او را به آنجا منتقل کردم تشک و متکای آن دو فقط از لیف خرما انباشته بود و علی (ع) برای فاطمه سور داد و هیچ ولیمه‌یی در آن روزگار پرفضیلت‌تر از ولیمه و سور علی نبود که زره خود را پیش مردی یهودی گرو اندکی جو نهاد.

انس بن عیاض از گفته جعفر صادق (ع) از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام زفاف فاطمه و علی بسترشان پوست گوسپندی بود که چون می‌خواستند بخوابند از آن روی که پشم داشت می‌گسترده و دو متکای آنان چرمی و انباشته از لیف خرما بود. عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی باقر (ع) ما را خبر داد که می‌فرموده است * کابین فاطمه (ع) چادر یمانی فرسوده و پوست گوسپندی بود.

عبدالوهاب بن عطاء، از سعید بن ابی عروبه، از ابویزید مدینی و گمان می‌کنم او به نقل از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا (ص) فاطمه را به

۱. حارثه از فضلا و گرانمایگان انصار و از یاران بسیار محترم رسول خداست. در بدر و همه جنگها همراه آن حضرت بوده است. برای آگاهی از خصال پسندیده‌اش به ابن عبدالبر، استیعاب، ص ۲۸۳ در حاشیه الاصابه مراجعه فرمایید.

همسری علی در آورد از جمله جهازی که به او داده شده بود تختی بندی بود که بندهایش طنابهای لیفی بود و متکایی که از لیف خرما انباشته بود و ظرفی چرمین برای آب خوردن و مشکگی برای آب انداختن، گوید مقداری شن نرم آوردند و بر اطراف خانه ریختند. پیامبر به علی فرمود هنگامی که فاطمه را پیش تو آوردند تا من نیامده‌ام به او نزدیک مشو. گوید معمول یهود هم بر این بود که تماس مرد را با همسرش در شب زفاف به تأخیر می‌انداختند. گوید چون فاطمه را پیش علی آوردند هر یک کناری نشستند اندکی گذشت رسول خدا آمد و در زد ام ایمن پیش رفت و در را گشود. پیامبر پرسید آیا برادرم این جاست؟ ام ایمن گفت با اینکه دختر خود را به همسری او داده‌ای چگونه برادر تو است؟ فرمود با این همه برادر من است. سپس رسول خدا پرسید آیا اسماء بنت عمیس هم این جاست؟ اسماء گفت آری. رسول فرمود برای تکریم و احترام نسبت به دختر پیامبر آمده‌ای؟ گفت آری. پیامبر برای او دعا و آرزوی خیر فرمود. آنگاه رسول خدا مقداری آب خواست که برای آن حضرت در همان ظرف آب خوری یا ظرف دیگری آب آوردند. آن حضرت در آن ظرف آب دهان انداخت و با دست آن را تکان داد و بر هم زد سپس نخست علی را فرا خواند و بخشی از آن آب را بر سینه و شانه‌ها و بازوهایش پاشاند. پس از او فاطمه را فرا خواند و او در حالی که از آزر پایش به جامه‌اش می‌پیچید جلو آمد و پیامبر (ص) با او هم همانگونه رفتار کرد و فرمود ای فاطمه همانا کمال کوشش خود را کردم و تو را به همسری بهترین مرد خاندانم در آوردم.

سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از عمر بن صالح، از سعید بن ابی عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب از ام ایمن ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) دختر خود فاطمه را به همسری علی بن ابی طالب در آورد و به علی دستور فرمود به فاطمه نزدیک نشود تا رسول خدا خود پیش او آید. ام ایمن می‌گوید پیامبر (ص) آمد و کنار در حجره ایستاد و سلام داد و اجازه خواست و چون اجازه داده شد وارد شد و پرسید آیا برادرم این جاست؟ ام ایمن پرسید که ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد برادرت کیست؟ فرمود علی بن ابی طالب، ام ایمن گفت چگونه برادر تو است و دختر خود را به همسری او داده‌ای؟ فرمود ای ام ایمن منزلت او بدانگونه است، آنگاه در ظرفی آب خواست و چون آوردند دستهای خود را در آن شست و علی را فرا خواند، علی آمد و مقابل پیامبر نشست و آن حضرت از آن آب میان شانه‌ها و سینه علی پاشاند و سپس فاطمه را فرا خواند و او بدون روسری و در حالی که از

آزرم پایش به جامه‌اش می‌پیچید جلو آمد و رسول خدا از آن آب بر او هم پاشاند و فرمود به خدا سوگند تمام خیرخواهی و کوشش خود را انجام دادم که تو را به همسری بهترین فرد خانواده‌ام در آوردم. ام ایمن می‌گوید من عهده‌دار فراهم کردن جهیزیه فاطمه بودم و از جمله بالشی چرمین انباشته از لیف خرما بود و میان حجره با شن نرم مفروش بود.

موسی بن اسماعیل از دارم بن عبدالرحمان بن ثعلبه حنفی ما را خبر داد که می‌گفته است * مردی که دایی‌های او از انصار بودند از گفته مادر بزرگش مرا خبر داد که می‌گفته است * من همراه زنانی بودم که فاطمه را تا خانه علی همراهی کردند و بر تن فاطمه دو جامه از جامه‌های بافت ناحیه اول^۱ بود و دو دستبند سیمین که با زعفران رنگ شده بود بر دست او بود، و چون به خانه علی در آمدیم دیدیم پوست گوسپندی بر سکویی افکنده است و یک پستی انباشته از لیف خرما و یک مشک و غربالی و کاسه‌یی و ملافه‌یی هم اسباب آن خانه بود.

سفیان بن عیینة، از عمرو، از عکرمه ما را خبر داد که می‌گفته است * علی با یک زره آهنی آستین کوتاه فاطمه را بر خود حلال کرد - کابین او قرار داد.

هوذة بن خلیفه، از عوف، از عبدالله بن عمرو بن هند ما را خبر داد که می‌گفته است * شبی که فاطمه را به خانه علی می‌بردند پیامبر به علی فرمود «تا هنگامی که پیش تو بیایم کاری انجام مده»، رسول خدا (ص) هم اندکی بعد از پی آنان آمد و بر در خانه - حجره - ایستاد و اجازه گرفت و داخل شد و علی (ع) را دید که از فاطمه (ع) فاصله گرفته است. خطاب به علی فرمود «همانا به خوبی می‌دانستم که تو هیبت خدا و پیامبرش را پاس می‌داری»، پیامبر (ص) ظرف آبی خواست، اندکی از آن را مضمضه کرد و در ظرف برگرداند و سپس از آن آب بر سینه آن دو پاشاند.

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از پدرش، از علی (ع) ما را خبر داد که * چون رسول خدا فاطمه را به همسری علی داد و او را به خانه علی فرستاد همراه دخترش چادر خواب و بالشی چرمی انباشته از لیف خرما و دو دستاس و مشک آبی و دو سبو روانه کرد. گوید علی (ع) روزی به فاطمه گفت به خدا سوگند چندان آب کشی و کار کردم که سینه‌ام تنگی گرفته است، اینک خداوند برای پدرت اسیرانی را فراهم آورده است

۱. اول به فتح الف و سکون واو ناحیه‌یی نزدیک خیبر است. به معجم البلدان مراجعه فرماید.

به حضورش برو و از حضرتش خدمتکاری بخواه. فاطمه گفت من هم به خدا سوگند چندان دستاس کرده‌ام که دستهایم تاول زده است. فاطمه به محضر رسول خدا رفت، آن حضرت از او پرسید دختر عزیزم به چه منظور آمده‌ای؟ گفت برای عرض سلام آمده‌ام، و آزرم کرد که خواسته خود را بگوید و بازگشت، علی از او پرسید چه کردی؟ گفت آزرم کردم که چیزی از او بخواهم، آنگاه هر دو به محضر پیامبر بازگشتند، علی عرضه داشت ای رسول خدا چندان کار و آب‌کشی کرده‌ام که سینه‌ام تنگی گرفته و دردمند شده است. فاطمه عرضه داشت چندان دستاس کردم که دستهایم تاول زده است، اینک که خداوند اسیران جنگی و گشایشی را فراهم فرموده است خدمتکاری به ما عنایت فرمای. پیامبر (ص) فرمود «به خدا سوگند به شما نخواهم داد و اهل صفة را که از گرسنگی شکمهایشان به پشت آنان چسبیده است رها نمی‌کنم به ویژه که چیزی برای هزینه کردن برایشان نمی‌یابم، من این بردگان جنگی را می‌فروشم و بهای آن را برایشان هزینه می‌کنم».

علی و فاطمه برگشتند، پیامبر (ص) اندکی بعد به خانه آن دو آمد و آنان زیر قطیفه خود بودند، قطیفه‌یی که اگر سرهای خود را می‌پوشاندند پاهایشان از آن بیرون و برهنه می‌ماند و اگر پاهایشان را می‌پوشیدند سرهایشان برهنه می‌ماند، آن دو از جای برخاستند پیامبر فرمود «بر جای خود باشید» «آیا دوست دارید شما را به چیزی آگاه کنم که بهتر از چیزی است که از من خواستید؟ گفتند آری. فرمود کلماتی است که جبریل به من آموخته است، در پی هر نماز ده بار سبحان‌الله و ده بار الحمدلله و ده بار تکبیر بگویید و چون به بستر خویش می‌روید سی و سه بار سبحان‌الله و سی و سه بار الحمدلله و سی و چهار بار تکبیر بگویید»، علی می‌گفته است به خدا سوگند از هنگامی که رسول خدا (ص) این کلمات را به من آموخته است آن را ترک نکرده‌ام، ابن کواء^۱ با ناباوری پرسید شب جنگ صفین هم ترک نکردی؟ فرمود ای عراقیان خدایتان بکشد، و در شب صفین هم رها نکردم.

یزید بن هارون، از جریر بن حازم، از عمرو بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * علی نسبت به فاطمه اندکی درشتی داشت، فاطمه گفت به خدا سوگند شکایت تو را به رسول خدا خواهم کرد، فاطمه به راه افتاد، علی هم از پی او رفت و جایی ایستاد که

۱. عبدالله پسر عمرو که چون عمرو را با داغ کردن معالجه کرده بودند به ابن کواء مشهور است. از سران خوارج که نه‌سال تولد و نه وفات او روشن است. برای آگاهی بیشتر به مقاله آقای یوسف رحیم‌لو در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۸ مراجعه شود.

گفتگوی پدر و دختر را بشنود. فاطمه از تندخویی و درشتی علی بر خود شکایت کرد، حضرت ختمی مرتبت فرمودند: «دختر عزیزم، بشنو و بیندیش و به گوش جان بشنو، زنی که نتواند در آرامش و خاموشی شوهر خواسته او را برآورد زن نیست»^۱ علی گوید، من از تندخویی دست برداشتم و گفتم به خدا سوگند هرگز کاری را که خوش نداشته باشی انجام نمی‌دهم.

عبیدالله بن موسی، از عبدالعزیز بن سیاه، از حبیب بن ابی ثابت من را خبر داد که می‌گفته است * میان علی و فاطمه بگومگویی صورت گرفت، پیامبر (ص) پیش ایشان آمد و برای آن حضرت بستری گسترده شد که دراز کشید، علی بر یک سو و فاطمه بر سوی دیگر بستر نشستند، رسول خدا نخست دست علی را گرفت و بر شکم خود نهاد و سپس دست فاطمه را گرفت و بر شکم خود نهاد و چندان به نرمی سخن فرمود که میان آن دو را اصلاح داد. چون پیامبر (ص) بیرون آمد کسی به آن حضرت گفت با حال افسردگی به خانه رفتی و اینک که بیرون آمدی در چهره‌ات نشان شادی آشکار است، فرمود چرا شاد نباشم که میان دو تن را که محبوب‌ترین من هستند اصلاح دادم.

محمد بن عمر واقدی، از گفته ابو بکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از یحیی بن شبل، از ابو جعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * عباس بن عبدالمطلب به خانه علی و فاطمه آمد، فاطمه به علی می‌گفت من از تو بزرگترم، عباس گفت ای فاطمه تو در سی و پنج سالگی پیامبر (ص) و به هنگامی که قریش کعبه را بازسازی می‌کرد زاده شده‌ای و تو ای علی! چند سال پیش از آن زاده شده‌ای.

محمد بن عمر واقدی گوید، فاطمه (ع) برای علی (ع) حسن و حسین و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد.

فضل بن دکین، از زکریاء بن ابی زائده، از فراس، از شعبی، از مسروق، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) نشسته بودم فاطمه آمد و راه رفتن او گویی راه رفتن پیامبر (ص) بود، رسول خدا فرمود دختر عزیزم خوش آمدی و او را بر سمت راست یا چپ خود نشاند و آهسته به او سخنی فرمود که فاطمه از آن گریست، پیامبر بار دگر آهسته و پوشیده به او سخنی فرمود که فاطمه لبخند زد. عایشه می‌گوید به فاطمه گفتم

۱. شاید معنی این باشد که زن نباید بگذارد که شوهرش از آرامی و خاموشی به تندخویی و درشت‌گویی بگراید.

هرگز خنده و گریه‌یی به این نزدیکی ندیده‌ام، رسول خدا پوشیده به تو سخنی فرمود که گریستی، رسول خدا چه چیزی را پوشیده به تو گفت؟ فاطمه پاسخ داد که من راز رسول خدا را فاش نمی‌کنم.^۱ پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت بار دیگر از فاطمه پرسیدم، گفت پدرم فرمود «جبریل همه‌ساله یک بار پیش من برای عرضه کردن آنچه از قرآن نازل شده است می‌آمد و امسال دوبار پیش من آمد و دوبار قرآن را عرضه فرمود و گمانم این است که مرگ من فرارسیده و نزدیک است و چه نیکو پیش‌مرگی برای تو هستم و سپس افزود و تو از همه افراد خانواده‌ام شتابان‌تر به من خواهی پیوست، و من بدان سبب گریستم. رسول خدا سپس فرمود ای فاطمه آیا خوش نمی‌داری و خشنود نیستی که سرور بانوان این امت یا بانوی بانوان همه جهانها باشی؟ و بدین سبب خندیدم.^۲

محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم که می‌گفت * پیامبر (ص) سیصد شتروار از حاصل جو و خرماي خیبر را به فاطمه و علی اختصاص داد. هشتاد و پنج شتروار جو بود و از سیصد شتروار دویت شتروار و بیژة فاطمه (ع) بود.^۳

عبدالله بن نمیر، از اسماعیل، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام بیماری فاطمه (ع) ابوبکر آمد و اجازه خواست، علی (ع) به فاطمه فرمود این ابوبکر است که بر در خانه است اگر می‌خواهی به او اجازه ورود بده. فاطمه پرسید تو این کار را دوست می‌داری؟ فرمود آری، ابوبکر آمد و از زهرا پوزش خواست و با او گفتگو کرد و فاطمه از ابوبکر راضی شد.^۴

یزید بن هارون، از گفته ابراهیم بن سعد، از محمد بن اسحاق، از علی بن فلان بن ابی رافع، از پدرش، از گفته سلمی ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه دختر رسول خدا که در محله ما ساکن بود بیمار شد، روزی که درگذشت علی (ع) از خانه بیرون رفته بود. فاطمه

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که حفصه و عایشه راز پیامبر را فاش کردند. به عموم تفاسیر اهل سنت ذیل آیه دوم سوره تحریم و به باب مظالم صحیح بخاری مراجعه فرمایید.

۲. معاصران ابن سعد هم این حدیث را به تفصیل آورده‌اند. به کتاب بدء الخلق صحیح بخاری، و ابن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۲۸۲ و به فیروزآبادی، فضائل الخمسه، ج ۳، صص ۱۳۷ و ۱۴۶ مراجعه فرمایید.

۳. برای آگاهی بیشتر در این باره به ترجمه واقدی، مغازی، ص ۵۲۹ به قلم ابن بنده مراجعه شود.

۴. ملاحظه می‌کنید که خشمگین بودن فاطمه سلام الله علیها از ابوبکر قطعی و مسلم است و در روایات بعد هم این موضوع آمده است که خواهید دید.

به من فرمود مادر جان! برایم آبی که غسل کنم فراهم کن، من فراهم آوردم و او به بهترین صورت غسل کرد و سپس فرمود جامه‌های نو و تمیز مرا بیاور، آوردم پوشید و فرمود بستم را وسط حجره بگستر و چنان کردم، فاطمه در آن رو به قبله آرمید و فرمود من هم اکنون خواهم مرد و غسل کردم. هیچ کس جامه از تن من بیرون نیاورد، سلمی می‌گوید فاطمه همان دم درگذشت، چون علی (ع) آمد او را از سخن فاطمه آگاه کردم. فرمود آری به خدا سوگند که هیچ کس جامه از تن او بیرون نخواهد آورد، جنازه را برداشت و او را با همان غسل به خاک سپرد.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از عبدالعزیز بن ابی حازم، از محمد بن موسی ما را خبر داد که * علی بن ابی طالب (ع) فاطمه (ع) را غسل داد.

یعقوب بن ابراهیم بن سعد زُهری از پدرش، از صالح بن کیسان از ابن شهاب ما را خبر داد که می‌گفته است * عروة بن زبیر او را خبر داده که عایشه همسر حضرت ختمی مرتبت می‌گفته است که فاطمه (ع) پس از رحلت رسول خدا از ابوبکر خواست که میراث آن حضرت را از چیزهایی که خداوند به رسول خود ارزانی داشته است تقسیم کند و سهم او را بپردازد. ابوبکر گفت پیامبر فرموده است از ما میراث برده نمی‌شود آنچه از ما بازماند صدقه است، فاطمه خشمگین شد و پس از رحلت رسول خدا فقط شش ماه زندگی کرد.

سفیان بن عیینة از عمرو، از زهری ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) پس از پیامبر (ص) سه ماه زندگی کرد، همچنین سفیان از عمرو از ابوجعفر ما را خبر داد که شش ماه زندگی کرد.

محمد بن عمر واقدی، از ابن جریج، از عمرو بن دینار، از ابوجعفر ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) سه ماه پس از رحلت رسول خدا درگذشت.

محمد بن عمر واقدی از مَعْمَر از زُهری، از عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * فاطمه (ع) شش ماه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت درگذشته است، واقدی می‌گوید همین شش ماه در نظر ما ثابت است و فاطمه (ع) شب سه‌شنبه سه روز گذشته از رمضان سال

۱. سلمی کنیز صفیه عمه رسول خدا بوده است، ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۷۸ می‌گوید خود او و اسماء دختر عمیس، علی علیه السلام را در غسل دادن جنازه زهرای اطهر یاری داده‌اند و روایت بالا نمی‌تواند درست باشد.

یازدهم هجرت رحلت کرد و در آن هنگام بیست و نه سال یا حدود آن داشت.^۱
محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن عمر بن علی، از پدرش، از علی بن حسین (ع) از گفته ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه (ع) نخستین کسی است که برای او تابوت به کار رفت و آن را اسماء دختر عمیس برای فاطمه ساخت و در سرزمین حبشه دیده بود که تابوت می سازند.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * عباس بن عبدالمطلب بر پیکر فاطمه (ع) دختر حضرت ختمی مرتبت نماز گزارد و عباس و علی و فضل وارد گور شدند.

واقدی همچنین از معمر، از زهری، از عروة، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * علی و عباس و فضل پسر عباس برای به خاک سپاری فاطمه (ع) وارد گور شدند.
واقدی، از معمر، از زهری، از عروة ما را خبر داد که * علی علیه السلام بر جنازه فاطمه (ع) نماز گزارد.

واقدی از قیس بن ربیع از مجالد، از شعبی روایت می کند که می گفته است * ابوبکر بر جنازه فاطمه که خداوند از هر دو خشنود باد نماز گزارده است.^۲
شبابه بن سوار، از عبدالاعلی بن ابی مساور از حماد از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر صدیق بر پیکر فاطمه (ع) دختر رسول خدا (ص) نماز گزارد و چهار تکبیر گفت.

مطرف بن عبدالله یساری، از عبدالعزیز بن ابی حازم، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زهری - از زهری ما را خبر داد که می گفته است * پیکر فاطمه (ع) شبانه دفن شد و علی (ع) او را به خاک سپرد.

محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از معمر، از زهری، از عروة ما را خبر داد که

۱. برای آگاهی بیشتر از اختلاف نظرها درباره تاریخ وفات حضرت فاطمه به بحث مفصل مرحوم سیدمحسن امین در اعیان الشیعة، ج ۱، ص ۳۱۹ چاپ ۱۴۰۳ ق مراجعه شود که سوم جمادی الآخرة سال یازدهم را درست دانسته اند.

۲. این روایت و روایت بعدی صحیح نیست زیرا خود واقدی نقل می کند که فاطمه (ع) وصیت کرده است که ابوبکر و عمر بر آن حضرت نماز نگزارند، برای آگاهی بیشتر به ابن شهر آشوب، (درگذشته ۵۸۸ ق)، مناقب (چاپ قم، بدون تاریخ)، ج ۳، ص ۳۶۳ مراجعه فرمایید.

* علی (ع) جنازه فاطمه را شبانه به خاک سپرد.

انس بن عیاض هم، از یونس بن یزید ایلی از ابن شهاب زهری ما را خبر داد که * پیکر فاطمه (ع) شبانه دفن شد و علی او را به خاک سپرد.

عبیدالله بن موسی و وکیع هر دو از گفته اسرئیل از جابر از محمد بن علی ما را خبر دادند که * فاطمه (ع) شبانه به خاک سپرده شد، وکیع هم از موسی بن علی از یکی از یارانش ما را خبر داد که فاطمه شبانه به خاک سپرده شد.

عمر بن سعد پدر داود حفری، از سفیان، از معمر، از زهری از عروة از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * علی (ع) پیکر فاطمه را شبانه به خاک سپرد.

محمد بن مصعب از اوزاعی، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می گفته است * فاطمه (ع) شبانه به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی، از عمر بن محمد بن عمر بن علی از پدرش از علی بن حسین (ع) ما را خبر داد که * می فرموده است از ابن عباس پرسیدم فاطمه (ع) را چه هنگام به خاک سپردید؟ گفت شبانه پس از آرام گرفتن مردم، گفتم چه کسی بر او نماز گزارد؟ گفت علی علیه السلام.

محمد بن عمر واقدی می گوید به عبدالرحمان بن ابی الموالی گفتم مردم می گویند آرامگاه فاطمه کنار همان مسجدی است که در بقیع مردم بر جنازه های خود آنجا نماز می گزارند، گفت به خدا سوگند آنجا مسجد رقیه است یعنی به نام زنی است که آن را ساخته است، فاطمه (ع) در گوشه خانه عقیل آنجایی که کنار خانه جحشی ها و در قبله راه خروجی خاندان نبیه عبدالدار و کنار بقیع به خاک سپرده شد و میان آرامگاه و راه هفت ذراع است.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از عبدالله بن حسن ما را خبر داد که می گفته است * مغیره بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام را دیدم که در گرمای توان فرسای نیمروزی کنار بقیع منتظر من ایستاده است، پرسیدم ای ابو هاشم! چه چیزی تو را وادار به ایستادن این جا کرده است؟ گفت منتظر تو بودم، به من خبر رسیده است که فاطمه (ع) در این خانه که خانه عقیل و کنار خانه جحشی هاست به خاک سپرده شده است، دوست دارم به هر بهایی که بشود آن را برای من خریداری کنی تا آنجا به خاک سپرده شوم، عبدالله بن حسن گفته است به خدا سوگند این کار را می کنم ولی آنچه کوشیده است اعقاب عقیل از فروش

آن خودداری کرده‌اند، عبدالله بن جعفر می‌گفته است کسی را ندیده‌ام که درباره این موضوع که آرامگاه فاطمه(ع) همان جاست تردید کند.^۱

زینب دختر رسول خدا(ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است، زینب بزرگترین دختر رسول خدا بوده است، پسرخاله‌اش ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی پیش از بعثت با او ازدواج کرد، مادر ابوالعاص هاله دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است که خاله زینب بوده است، زینب نخستین دختر رسول خداست که ازدواج کرده است، زینب برای ابوالعاص پسری به نام علی و دختری به نام اُمّامه آورد، علی در کودکی درگذشت و امامه زنده ماند و علی بن ابی طالب پس از رحلت فاطمه(ع) امامه را به همسری گرفت.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از داود بن ابی هند از عامر شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر رسول خدا همسر ابوالعاص بن ربیع بوده و زینب مسلمان شده و هجرت کرده است و همراه رسول خدا بوده و ابوالعاص از مسلمان شدن خودداری کرده است.

محمد بن عمر واقدی، از منذر بن سعد آزاد کرده و وابسته خاندان اسد بن عبدالعزی، از عیسی بن معمر، از عباد بن عبدالله بن زبیر از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع همراه مشرکان در جنگ بدر شرکت کرده است و عبدالله بن جبیر بن نعمان انصاری او را به اسیری گرفته است، و چون مردم مکه کسانی را برای پرداخت فدیة اسیران گسیل داشتند عمرو بن ربیع برادر ابوالعاص بدین منظور به مدینه آمد، زینب دختر رسول خدا(ص) که در آن هنگام در مکه بود گردن‌بندی را که از مهره‌های ناحیه ظفار که

۱. محل قطعی آرامگاه مطهر حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام‌الله علیها هم پوشیده است و روشن نیست ولی از آن جا که اهل خانواده به این مسائل دانایانتر از دیگران‌اند باید به روایت احمد بن ابی نصر از حضرت رضا(ع) بیشتر اعتماد کرد که فرموده‌اند فاطمه(ع) در خانه خود به خاک سپرده شد و پس از توسعه مسجد النبی داخل مسجد قرار گرفت و لطفاً به بحث مفصل استاد محترم دکتر سید جعفر شهیدی در زندگانی فاطمه زهرا، در صص ۱۶۳ و ۱۶۵ مراجعه فرمایید.

کوهی در یمن است بود و به خدیجه تعلق داشت و خدیجه آن را در شب زفاف زینب و ابوالعاص به زینب داده بود. همراه عمرو به عنوان فدیة ابوالعاص فرستاد. پیامبر(ص) همینکه آن گردن‌بند را دید آن را شناخت و افسرده شد و خدیجه را یاد فرمود و بر او رحمت فرستاد و خطاب به مسلمانان گفت «اگر صلاح بدانید اسیر زینب را رها کنید و کالای او را هم برای خودش پس فرستید»، گفتند آری ای رسول خدا! همینگونه رفتار می‌کنیم، گوید مسلمانان ابوالعاص بن ربیع را آزاد کردند و گردن‌بند زینب را هم به او برگرداندند و پیامبر(ص) از ابوالعاص تعهد گرفت که زینب را برای آمدن به حضور رسول خدا آزاد بگذارد، ابوالعاص این وعده را داد و به آن عمل کرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید روایت بالا در نظر ما استوارتر از روایتی است که می‌گوید زینب همراه پدر بزرگوارش هجرت کرده است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از معروف بن خربوذ مکی ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع^۱ در یکی از سفرهای خود که به شام می‌رفت همسر خود زینب دختر رسول خدا(ص) را به یاد آورد و این دو بیت را سرود:

«هنگامی را به یاد می‌آورم که زینب سوار شد و رفت با خود گفتم شادایی و سیرآبی بهره آن کس با دکه ساکن منطقه حرم است، دختر محمد امین که خدایش پاداش نیکو دهد و هر شوهری به زودی درباره آنچه می‌داند سر تسلیم و احترام فرود می‌آورد»^۲.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید * رسول خدا می‌فرموده‌اند که ما دامادی ابوالعاص را نکوهیده نمی‌دانیم.

یعلی بن عبید طنافسی، از محمد بن اسحاق از یزید بن رومان ما را خبر داد که می‌گفته است * یک روز که پیامبر(ص) با مردم نماز صبح می‌گزارد همینکه به نماز ایستاد و تکبیرة الاحرام گفت، زینب دختر آن حضرت با صدای بلند گفت من ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم، هنگامی که نماز پیامبر(ص) تمام شد از مردم پرسید که آیا این صدایی را که من شنیدم شما هم شنیدید؟ گفتند آری. فرمود سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، من از این موضوع هیچ آگاه نبودم تا هنگامی که همین صدا را شنیدم که شما هم شنیدید،

۱. ابن قتیبه در المعارف، ص ۱۴۱ چاپ عکاشه می‌گوید نام اصلی ابوالعاص قاسم با مُقسم بوده است.

۲. ذَکَرْتُ زَيْنَبَ لَمَّا وَرَكَتُ ارْمَا فقلت سقيا لشخص يسكن الحرما

بنت الامين جزاها الله سالحة وَاكُلُ بَعْلُ سَبْثِي بِالذِي عَلِمَا

آری نزدیکتر اشخاص به مردم می‌تواند او را پناه بدهد.

عبدالله بن نمیر از اسماعیل از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع از شام به مدینه باز آمد، همسرش زینب از پیش مسلمان شده و هجرت کرده بود، ابوالعاص اندکی بعد مسلمان شد و پیامبر (ص) آن دو را از یکدیگر جدا نفرمود.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید بن ابی عروبه، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر حضرت ختمی مرتبت (ص) همسر ابوالعاص بن ربیع بود و همراه پدر هجرت کرد، شوهرش ابوالعاص پس از آن مسلمان شد و به حضور پیامبر هجرت کرد و رسول خدا زینب را پیش او برگرداند.

قتاده می‌گوید، سپس سوره براءة نازل شد و بر طبق آیات آن سوره هرگاه زن پیش از شوهر مسلمان می‌شد راهی برای رجوع شوهر جز با خواستگاری و عقد تازه نبود و در واقع مسلمان شدن زن برای او در حکم طلاق بائن بود.

ابومعاویه ضریر و یزید بن هارون، هر دو از حجاج از عمرو بن شعیب از پدرش از پدر بزرگ خود ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) دخترش را با عقد تازه و یزید بن هارون می‌گفت با کابین تازه به ابوالعاص برگرداند.

یزید بن هارون، از محمد بن اسحاق، از داود بن حصین از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) پس از دو سال دختر خود را با همان عقد نخست و بدون آنکه مهر تازه‌یی مقرر فرماید به ابوالعاص پس داد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوالعاص بن ربیع به سرپرستی کاروانی از قریش و همراه گروهی از مردم به شام رفت. به پیامبر (ص) خبر رسید که کاروان از شام برمی‌گردد، زید بن حارثه را همراه یکصد و هفتاد سوار گسیل فرمود و آنان در جمادی‌الاولی سال ششم هجرت در منطقه عیص با کاروان رویاروی شدند. کاروان و بارها را تصرف کردند و گروهی از کسانی را که همراه کاروان بودند از جمله ابوالعاص بن ربیع را به اسیری گرفتند، ابوالعاص همینکه به مدینه رسید سحرگاهی پیش زینب دختر رسول خدا که همسرش بود رفت و از او پناه خواست و زینب او را پناه داد، همینکه پیامبر (ص) نماز صبح گزارد زینب بر در خانه خود ایستاد و با صدای بلند اعلان کرد که من ابوالعاص بن ربیع را پناه دادم، پیامبر خطاب به مردم فرمود ای مردم آیا شما هم آنچه را من شنیدم شنیدید؟ گفتند آری، فرمود سوگند به آن که

جان من در دست قدرت اوست من از این موضوع آگاه نبودم تا هنگامی که همان را شنیدم که شما شنیدید، مؤمنان پشت و پناه یکدیگرند و می‌توانند کسی را پناه دهند، من هم هر که را زینب پناه داده است پناه می‌دهم.

و چون پیامبر(ص) به خانه خود برگشت زینب به حضورش رفت و از آن حضرت خواهش کرد که آنچه از ابوالعاص گرفته شده است به او برگردانده شود و پیامبر(ص) چنان فرمود و به زینب دستور داد که تا هنگامی که ابوالعاص مشرک باشد نزدیکی کردن او با تو حرام است.

ابوالعاص با اموال به مکه برگشت و اموال و حق هر صاحب حقی را به او برگرداند و در ماه محرم سال هفتم هجرت در حالی که مسلمان شده بود به حضور پیامبر هجرت کرد، و حضرت ختمی مرتبت زینب را با همان عقد و نکاح نخستین به او برگرداند.^۱

سعید بن منصور، از عبدالله بن مبارک، از معمر از زهری، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن زینب دختر رسول خدا(ص) چادر ابریشمی زردرنگ - یا دارای راههای زرد - دیدم.

محمد بن عمر واقدی، از یحیی بن عبدالله بن ابی قتاده، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است * زینب دختر رسول خدا(ص) در آغاز سال هشتم هجرت درگذشت.

محمد بن عمر واقدی، از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابی رافع از پدرش، از پدر بزرگش ما را خبر داد که می‌گفته است * ام ایمن و سوده دختر زمه و ام سلمه همسر حضرت ختمی مرتبت از کسانی بوده‌اند که پیکر زینب دختر پیامبر را غسل داده‌اند. ابو معاویه ضریر، از عاصم احول، از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که زینب دختر رسول خدا درگذشت، پیامبر فرمودند شمار غسلهایی که می‌دهید فرد باشد سه بار یا پنج بار و در غسل پنجم مقداری کافور بپزایید و چون او را غسل دادید مرا آگاه کنید، گوید چون از غسل او فارغ شدیم پیامبر را آگاه کردیم ایشان یکی از پارچه‌های ازار خود را دادند و فرمودند این را چسبیده بر بدنش بر او ببندید.

یزید بن هارون و اسحاق بن یوسف ازرق و رُوح بن عبادة همگی از هشام بن حسان

۱. عیص نام ناحیه‌یی است که فاصله آن تا مدینه چهارشب راه است و این موضوع با تفصیل بیشتری در ترجمه مغازی واقدی، ص ۴۱۸ به قلم این بنده، چاپ مرکز نشر دانشگاهی آمده است.

از حفصة دختر سیرین ما را خبر دادند که می‌گفته است: * أم عطیه برایم نقل کرد و گفت یکی از دختران رسول خدا درگذشت، پیامبر به ما دستور فرمود او را با شمار فرد سه یا پنج و اگر لازم دانستید بیشتر غسل دهید، او را با آب آمیخته با سدر بشوید و در بار آخر با آب کافور یا آمیخته به چیزی از کافور و چون از غسل او فارغ شدید مرا آگاه کنید. گوید و چون از تمام شدن غسل ایشان را آگاه ساختیم، جامه خود یا ملافه‌ی را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده بر بدنش بر او پیچید.

یزید در پی حدیث خود می‌گفت موهای زینب را سه دسته کردیم زلفهایش و موهای جلو سرش و همه را به پشت سرش برگرداندیم، اسحاق ازرق هم توضیح می‌داد که منظور از کلمه «حقو» ازار و ملافه است.

معن بن عیسی، از مالک بن انس، از ایوب، از محمد بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است ام عطیه انصاری^۱ می‌گفته است: * هنگامی که دختر رسول خدا درگذشت آن حضرت پیش ما آمد و فرمود او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر با آب آمیخته با سدر بشوید و در بار آخر کافور یا هر اندازه که ممکن باشد کافور با آب بیامیزید و چون از غسل فارغ شدید مرا آگاه کنید، گوید چون از غسل فارغ شدیم ایشان را آگاه ساختیم، جامه ازار خود را به ما داد و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او پیچید.

وکیع بن جراح، از یزید بن ابراهیم، از ابن سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * به هنگامی که پیکر دختر پیامبر را غسل می‌دادیم ما را فرمود که او را سه یا پنج بار و اگر لازم دانستید بیشتر از آن غسل دهید و در بار آخر چیزی از سدر و کافور در آب بیامیزید.

یحیی بن خلیف بن عقبه، از ابن عون، از محمد، از گفته یک یا دو زن به نقل از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است: * یکی از دختران رسول خدا(ص) درگذشت، پیامبر ما را فرمود او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر غسل دهید و با آب آمیخته با سدر او را بشوید و در بار آخر چیزی از کافور با آب بیامیزید و چون از غسل دادن آسوده شدید مرا آگاه کنید، أم عطیه می‌گفته است چون غسل را تمام کردیم ایشان را آگاه ساختیم، جامه

۱. از بانوان محترم و بااخلاص که در جنگها همراه حضرت ختمی مرتبت برای پرستاری و زخم‌بندی شرکت می‌کرده است و همین حدیثهای او مبنای غسل میت در نظر صحابه و تابعان بوده است به استیعاب ابن عبدالبر در حاشیه اصابه، ج ۴، ص ۴۷۲ مراجعه فرماید.

ازار خود یا ازاری را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او بپیچید.

عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از محمد از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * یکی از دختران رسول خدا درگذشت، پیامبر(ص) پیش ما آمد و فرمود او را سه یا پنج بار یا اگر لازم دانستید بیشتر از آن با آب سدر بشوید و بار آخر کافور یا مقداری کافور با آب پیامیزید و چون از آن فارغ شدید آگام سازید، چون از غسل فارغ شدیم خبر دادیم جامه ازار خود را پیش ما انداخت و فرمود این را چسبیده به بدنش بر او بپوشانید.

همین عارم از حماد، از ایوب، از حفصه، از ام عطیه ما را خبر داد که * رسول خدا فرمودند او را سه بار یا پنج بار یا هفت بار و اگر لازم دانستید بیشتر از آن غسل دهید، ام عطیه افزوده است که موهای سر میت را به سه دسته تقسیم کردیم.

وکیع بن جراح، از سفیان، از هشام، از حفصه دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * پس از غسل دادن پیکر دختر پیامبر(ص) موهای سرش را سه دسته کردیم دو زلف و موهای پیشانی و آنها را به عقب و پشت سرش برگرداندیم.

همین وکیع، از سفیان، از خالد کفشگر، از حفصه دختر سیرین از ام عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * به هنگام غسل دادن دختر پیامبر(ص) همینکه مشغول به کار شدیم رسول خدا فرمود از بخشهای راست بدن و از جاهایی که در وضو می‌شویند آغاز کنید.

رُقیة دختر رسول خدا(ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است، پیش از بعثت رسول خدا عتبه پسر ابولهب بن عبدالمطلب او را نامزد و عقد کرد و چون پیامبر مبعوث شد و خداوند سوره مسد و آیه «تبت یذا ابی‌لهب و تب» را نازل فرمود، ابولهب به پسر خود گفت اگر دختر محمد(ص) را طلاق ندهی همواره با تو قهر خواهم بود، عتبه بدون اینکه با رقیه نزدیکی کرده باشد او را طلاق داد.^۱

رقیه به هنگامی که مادرش خدیجه مسلمان شد اسلام آورد و پیامبر(ص) هنگامی که با زنان بیعت می‌فرمود با رقیه و خواهرانش هم بیعت فرمود - بیعت آنان را پذیرفت.

۱. این عتبه یا عتبه که رسول خدا را سخت آزار می‌داد بر اثر نفرین آن حضرت در صحرای شام طعمه درنده‌یی شد که او را پاره پاره کرد برای آگاهی بیشتر به ترجمه بیهقی، دلائل النبوة، ج ۲، ص ۷۶ به قلم این بنده مراجعه فرمایید.

عثمان بن عفان رقیه را به همسری گرفت و رقیه همراه عثمان در هر دو هجرت به حبشه شرکت کرد و پیامبر(ص) درباره آن دو فرموده است «آن دو نخستین کسانی هستند که پس از لوط علیه السلام برای خدای متعال هجرت کردند»^۱ در هجرت نخست کودکی را که از عثمان باردار بود سقط کرد، و پس از آن برای عثمان پسری آورد که نامش را عبدالله نهاد و کنیه عثمان به روزگار اسلام به نام او ابو عبدالله است. این پسرک هم دو ساله شد خروسی بر چهره اش چنگ و منقار زد. محل زخم آماس و چرک کرد و پسرک درگذشت. پس از آن هم رقیه برای عثمان فرزندی نیاورد، رقیه پس از هجرت شوهرش به مدینه به آن شهر هجرت کرد و این همزمان با هجرت رسول خدا به مدینه بود، هنگامی که پیامبر(ص) آماده رفتن به بدر می شد رقیه بیمار شد و رسول خدا عثمان را به پرستاری و مواظبت از او گماشت و در همان حال که پیامبر در رمضان که هفدهمین ماه هجرت بود در بدر بودند رقیه درگذشت. هنگامی که زید بن حارثه برای مژده رسانی از بدر وارد مدینه شد خاک بر گور رقیه می انباشتند و آن را با زمین هموار می کردند.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه از علی بن زید، از یوسف بن مهران از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که رقیه دختر رسول خدا درگذشت فرمود به پشتاز و پیش مرگ ما عثمان بن مظعون پیوند، گوید زنان بر رقیه گریستند و مویه کردند. عمر بن خطاب با تازیانه پیش آمد و شروع به زدن آنان کرد، پیامبر(ص) دست عمر را گرفت و فرمود ای عمر! رهایشان کن که بگریند و سپس چنین فرمود «بگریید ولی از نعره زدن شیطانی پرهیز کنید اندوه و اشک تا آن جا که از دل سرچشمه می گیرد و از چشم فرو می ریزد رحمت و از الطاف خداوند است و چون به ضربه زدن با دست و هیاهوی زبانی برسد از شیطان است»، گوید فاطمه(ع) بر لبه گور کنار پیامبر(ص) نشسته بود و می گریست و رسول خدا(ص) با کنار جامه خود اشکهای چشم زهرا را خشک می کرد.

محمد بن سعد می گوید این حدیث را برای محمد بن عمر واقدی نقل کردم، گفت آنچه از جمیع روایات در نظر ما ثابت و درست است این است که به هنگام مرگ رقیه رسول خدا در بدر بوده اند و در خاک سپاری او حضور نداشته اند شاید این حدیث مربوط به مرگ یکی دیگر از دختران آن حضرت باشد که در خاک سپاری او حضور داشته اند، اگر

۱. برای آگاهی بیشتر در مورد هجرت لوط(ع) به تفاسیر قرآن در آیه ۲۶، سوره یس و نهم - عنکبوت مراجعه فرمایید.

هم درباره رقیه است شاید رسول خدا پس از آمدن به مدینه بر گور او حاضر شده‌اند و گریستن زنها بر رقیه پس از بازگشت پیامبر (ص) از بدر بوده است.^۱

أم کلثوم دختر رسول خدا (ص)

مادرش خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصَیّ است، پیش از بعثت رسول خدا (ص) عتیبه پسر دیگر ابولهب بن عبدالمطلب او را نامزد و عقد کرد، هنگامی که رسول خدا (ص) مبعوث شد و خداوند آیه «تبت یدا ابی لهب» را که نخستین آیه سوره مسد است نازل فرمود ابولهب به عتیبه گفت اگر دختر محمد (ص) را طلاق ندهی همواره با تو قهر خواهم بود، عتیبه ام کلثوم را که با او نزدیکی نکرده بود طلاق داد، ام کلثوم همواره در مکه و همراه پدر بزرگوارش بود و پس از مسلمان شدن مادرش خدیجه او هم مسلمان شد و رسول خدا هنگامی که از زنها بیعت می‌گرفت از او و خواهرانش هم بیعت گرفت، هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت فرمود ام کلثوم هم همراه دیگر کسانی که تحت تکفل حضرت ختمی مرتبت بودند به مدینه هجرت کرد و همواره مقیم مدینه بود، و چون رقیه دختر رسول خدا درگذشت عثمان بن عفان با ام کلثوم که دوشیزه بود ازدواج کرد. مراسم عقد در ماه ربیع الاول سال سوم هجرت بود و در ماه جمادی الآخرة همان سال به خانه عثمان برده شد و همواره همسر او بود تا آنکه بدون اینکه فرزندی برای عثمان بیاورد در شعبان سال نهم هجرت رخت از جهان بریست و رسول خدا فرمودند اگر دختران من ده تن هم می‌بودند آنان را به همسری عثمان می‌دادم.^۲

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس مدنی، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید از ابن شهاب زهری از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن ام کلثوم دختر رسول خدا چادری ابریشمی زردرنگ - یا دارای راههای زرد - دیده است.

وکیع بن جراح هم از صالح بن ابی اخضر از زهری از انس بن مالک نقل می‌کند که

۱. عمر بن خطاب از این دست تندروها داشته است که حضرت ختمی مرتبت مکرر او را منع فرموده‌اند.
 ۲. ملاحظه می‌کنید که محمد بن سعد چنین مطلب مهمی را بدون آوردن سند و به اصطلاح به صورت مرسل نقل کرده است که می‌توان در درستی آن تردید کرد، و موضوع ازدواج عثمان با دو دختر حضرت ختمی مرتبت از دیرباز مورد تردید بوده است. حدیث «اگر دختران من...» را سیوطی در جامع الصغیر نیاورده است.

می گفته است * بر تن ام کلثوم دختر رسول خدا (ص) حله ابریشمی زرد رنگ دیده‌ام. محمد بن عمر واقدی، از سفیان بن عیینة از عمر بن عبدالله عنسی، از مطلب بن عبدالله بن حنطب، از فاطمه خزاعیه، از اسماء دختر عُمیس ما را خبر داد که می گفته است * پیکر ام کلثوم دختر رسول خدا و نیز پیکر صفیه دختر عبدالمطلب را غسل دادم و برای ام کلثوم شبه تابوتی فراهم آوردم یعنی دستور دادم شاخه‌های تر و تازه آوردند و پیکر را پوشاندم.

محمد بن عمر واقدی از مالک بن ابی رجال از پدرش و او از گفته مادرش عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است * پیکر ام کلثوم را تنی چند از بانوان انصار که ام عطیه هم میان ایشان بود غسل دادند و ابو طلحه برای به خاک سپاری او وارد گور شد. محمد بن عمر واقدی، از فلیح بن سلیمان از هلال بن اسامة از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) را دیدم که به هنگام خاک سپاری ام کلثوم کنار گور او نشسته بود و از دیدگانش اشک می ریخت و خطاب به جمع مردان فرمود: آیا میان شما کسی هست که دیشب نزدیکی نکرده باشد؟ ابو طلحه گفت من ای رسول خدا! فرمود وارد گور شو.

محمد بن عمر واقدی، از أسامة بن زید لیشی، از محمد بن عبدالرحمان بن سعد بن زرارۃ ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) خود بر پیکر ام کلثوم نماز گزارد و کنار گور نشست و علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس و أسامة بن زید وارد گور شدند.

أمامة^۱

دختر ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی، که مادرش زینب دختر رسول خدا بوده است.

ابوولید هشام طیالسی، از لیت بن سعد بن ابی سعید مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی ما را خبر داد که می گفته است * از ابوقتاده شنیدم می گفت در حالی که بر در خانه رسول خدا نشسته بودیم آن حضرت بیرون آمد و امامه دختر ابوالعاص بن ربیع را که دخترک

۱. ظاهراً چون امامه بالغ بوده است محمد بن سعد او را در زمره بانوانی که افتخار مصاحبت داشته‌اند آورده است و حال آنکه دختران حضرت زهرا صغیر بوده‌اند.

کوچکی بود و مادرش زینب دختر رسول خدا(ص) بود در آغوش داشت، گوید پیامبر(ص) در حالی که امامه بر دوش ایشان بود نماز گزارد و هرگاه که به رکوع می‌رفت او را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست طفل را بر دوش می‌نهاد و تا پایان نماز همینگونه رفتار فرمود.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد شیبانی هم، از ابن عجلان، از مقبری، از عمرو بن سلیم زرقی از گفتهٔ ابوقناده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) نماز می‌گزارد و امامه دخترک ابوالعاص بر دوش ایشان بود و چون به رکوع می‌رفت کودک را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست او را بر دوش می‌نهاد.

یحیی بن عباد هم، از فلیح بن سلیمان از عامر بن عبدالله بن زبیر، از عمرو بن سلیم زرقی از ابوقناده بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) را دیدم که نماز می‌گزارد و امامه دختر ابوالعاص را که دختر دختر آن حضرت بود بر دوش داشت و چون به رکوع می‌رفت او را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست باز او را بر دوش می‌نهاد.

ابوولید بن عطاء بن اَعْرَمَ مکی، از ابراهیم بن سعد از پدرش، از ابوسلیمان، از عبدالله بن حارث بن نوفل ما را خبر داد که * پیامبر(ص) نماز می‌گزارد و امامه بر دوش ایشان بود چون به رکوع می‌رفت دخترک را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خواست او را بر شانهٔ خود می‌نهاد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از علی بن زید بن جدعان^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی پیامبر(ص) پیش بانوان خانوادهٔ خود رفت و همراه آن حضرت گردن‌بندی از سنگهای یمنی بود و خطاب به آنها فرمود «اینک این گردن‌بند را به محبوب‌ترین شما برای خودم می‌دهم» زنها با خود پنداشتند که آن را به دختر ابوبکر - عایشه - خواهد داد. پیامبر(ص) دختر ابوالعاص را که مادرش زینب بود فراخواند و آن را با دست خویش به گردن او بست و در گوشهٔ چشم امامه اندک چرکی بود و آن حضرت با دست خویش آن را زدود.

عبدالله بن محمد بن ابی شیبۀ، از عبدالله بن نمیر، از محمد بن اسحاق، از یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر، از گفتهٔ مادرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * نجاشی

۱. بخشی از اسناد این روایت حذف شده است زیرا به گفتهٔ ذهبی در میزان الاعتدال، شمارهٔ ۵۸۴۴، علی بن زید به سال یکصد و سی و یک درگذشته است و از تابعان است.

زیورهایی به رسول خدا هدیه داد که انگشتی زرین هم میان آنها بود و پیامبر از استفاده از آن روی گردان بود، آن را برای امامه که نوه آن حضرت و دختر دخترش زینب بود فرستاد و پیام داد که دخترک عزیزم این را زیور خود قرار بده.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از مالک بن انس، از عامر بن عبدالله بن زبیر از عمرو بن سلیم زرقی، از ابوقناده ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) درحالی که نماز می خواند امامه دختر زینب را بر دوش داشت هرگاه به سجده می رفت او را بر زمین می نهاد و چون بر می خاست بر دوش می گرفت.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک مدینی از ابن ابی ذئب ما را خبر داد که می گفته است * امامه به مغیره بن نوفل بن حارث گفت معاویه از من خواستگاری کرده است، مغیره به او گفت آیا همسر پسر هند جگرخوازه می شوی؟ و اگر موافقی این کار را بر عهده من بگذار. امامه گفت آری، مغیره گفت تو را به ازدواج خود در آوردم، ابن ابی ذئب می گفته است و امامه آن را تنفیذ کرده است.

سخن درباره عمه های حضرت ختمی مرتبت (ص)

صفیه

او دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است، مادرش هاله دختر وهیب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب است، صفیه خواهر پدر و مادری حمزة بن عبدالمطلب است. به روزگار جاهلی حارث بن حرب بن أمیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او پسری به نام صفی زاید، پس از حارث عوام بن خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی^۱ صفیه را به همسری گرفت و صفیه برای او زبیر و سائب و عبدالكعبه را زاید.

صفیه اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد و به مدینه هجرت نمود و حضرت ختمی مرتبت چهل شتروار از حاصل خیر را به او اختصاص داد.

۱. ملاحظه می فرمایید که زبیر برادرزاده حضرت خدیجه و پسر عمه حضرت ختمی مرتبت است.

ابواسامه حماد بن أسامة از هشام بن عروة از پدرش عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) هرگاه برای رویارویی با دشمن از مدینه بیرون می‌رفت، همسران و دیگر بانوان خاندان خود را در برج حسان بن ثابت که از استوارتر برجهای مدینه بود جا می‌داد، حسان به روز جنگ احد از شرکت در جنگ خودداری کرد و در برج خود ماند، در آن هنگام مردی یهودی آمد و برای شنیدن سخنان زنها و کسب خبر خود را به دیوار برج چسباند، صفیه دختر عبدالمطلب به حسان گفت پایین برو و این یهودی را بکش، حسان گویا ترسید و صفیه خود عمودی برداشت و فرود آمد و کمین کرد و اندک‌اندک در را گشود و ناگاه بر یهودی حمله کرد و بر او عمود کوفت و او را کشت.^۱

عفان بن مسلم، از حماد بن زید بن سلمه، از هشام بن عروة ما را خبر داد که می‌گفته است * صفیه دختر عبدالمطلب روز جنگ احد هنگامی که مسلمانان روی به گریز نهادند درحالی که نیزه‌یی در دست داشت بیرون آمد و با آن به چهره مردان اشاره می‌کرد و می‌گفت شگفتا که از حضور رسول خدا گریخته‌اید! گوید همینکه رسول خدا (ص) صفیه را دید فرمود «ای زیر مواظب این بانو باش»، و چون شکم حمزه را دریده بودند پیامبر (ص) خوش نداشت صفیه که خواهرش بود او را بدان حال ببیند، زیرگفت مادر جان بر جای خود بایست و خوددار باش، صفیه گفت بی‌مادر بمانی کنار برو، آنگاه جلو آمد و بر پیکر حمزه نگر بست.

صفیه که از رسول خدا روایت کرده است به روزگار خلافت عمر بن خطاب درگذشت، آرامگاه او در بقیع و موازی خانه مغیره بن شعبه و کنار وضوخانه است.^۲

آزوی

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم است، به روزگار جاهلی عمیر پسر وهب بن عبدمناف بن قصی او را به همسری گرفت و اروی برای او پسری به نام طلیب آورد، سپس ارطاة پسر شرحبیل بن هاشم

۱. این موضوع با تفصیل بیشتری در ترجمه مغازی، ص ۲۰۷ آمده است.

۲. سال درگذشت صفیه را بیستم هجرت نوشته‌اند، صفیه شاعری شیرین سخن بوده است برای آگاهی از نمونه شعر او به اعلام النساء، ج ۲، ص ۳۴۳، عمر رضا کحاله بیروت ۱۴۰۴ ق مراجعه فرمایید.

بن عبدمناف بن عبدالدار بن قصی او را به همسری گرفت و اروی دختری به نام فاطمه برای او زایید، آزوی دختر عبدالمطلب در مکه مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد.

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * طلیب بن عمیر - پسر آزوی - هنگامی که پیامبر (ص) در خانه ارقم بن ابوارقم مخزومی بود اسلام آورد و از آن خانه بیرون آمد و پیش مادر خود اروی رفت، و گفت تسلیم فرمان خدا شدم و از آیین محمد (ص) پیروی کردم، مادر به او گفت چه نیکو کردی سزاوارترین کسی که باید با او همکاری و یاوری کنی دایی تو است، به خدا سوگند اگر ما هم بر آنچه مردان توانایند توانا می‌بودیم از او پیروی و دفاع می‌کردیم، طلیب گفت ای مادر عزیز من چه چیز تو را از مسلمانی و پیروی کردن از او باز می‌دارد و حال آنکه برادرت حمزه مسلمان شده است؟ اروی گفت منتظر می‌مانم و می‌نگرم خواهرانم چه می‌کنند من هم یکی از ایشان خواهم بود، طلیب گفت من از تو خواهش می‌کنم و به خدایت سوگند می‌دهم که پیش محمد آیی و بر او سلام دهی و او را تصدیق کنی و گواهی دهی که خدایی جز پروردگار یکتا نیست و محمد (ص) فرستاده اوست.

اروی پس از آن با زبان خود پیامبر را یاری می‌داد و پسرش را بر یاری دادن و قیام کردن به اجرای دستورهای رسول خدا ترغیب می‌کرد.

محمد بن عمر واقدی از سلمة بن بخت از عمیره دختر عبیدالله بن کعب بن مالک از ام دره، از بره دختر ابوبحترات ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوجهل و تنی چند از کافران قریش متعرض رسول خدا شدند و آن حضرت را آزار دادند. طلیب بن عمیر آهنگ ابوجهل کرد و ضربه‌یی شکافنده بر سر او زد، او را گرفتند و به بند کشیدند و زندانی کردند. ابولهب به دفاع از او برخاست و او را آزاد ساخت، به مادرش آزوی گفتند پسرت طلیب را می‌بینی که چگونه خود را سپر بلای محمد (ص) ساخته است؟ گفت خوشترین روز زندگانی او همان روزی است که از پسردایی خود که به حق از سوی خدا آمده است دفاع کرده است، از او پرسیدند آیا تو نیز از محمد پیروی می‌کنی؟ گفت آری، کسی از ایشان پیش ابولهب رفت و او را آگاه ساخت، ابولهب پیش خواهر خود آزوی رفت و گفت از تو و پیروی تو از محمد جای شگفتی است که آیین عبدالمطلب را رها کنی، اروی گفت همینگونه است، تو نیز به یاری و دفاع از برادرزاده‌ات برخیز و او را از دشمن پاسداری کن اگر پیروز و کارش آشکار شد اختیار خواهی داشت که بر آیین او در آیی یا بر آیین خود

پایدار باشی و اگر کشته شود عذر تو درباره برادرزاده‌ات پذیرفته خواهد بود، ابولهب گفت خیال می‌کنی ما می‌توانیم با همه عرب ستیز کنیم؟ او آیین تازه آورده است، و ابولهب برگشت.

محمد بن سعد گوید از کس دیگری غیر از محمد بن عمر واقدی شنیدم که در آن روز آزوی این بیت را سرود:

«همانا طلب پسردایی خود را یاری داد و با تعهد و اموال خود با او مواسات کرد»^۱

عاتکه

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، در روزگار جاهلی ابوامیه پسر مغیره بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم با عاتکه ازدواج کرد و برای او دو پسر به نامهای عبدالله و زهیر و دختری به نام قریبه آورد، پس از آن عاتکه در مکه اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد.

عاتکه خوابی دید که در نظرش بسیار مهم آمد و او را به بیم انداخت و آن را به برادرش عباس گفت و افزود که آنچه را به تو می‌گویم پوشیده بدار که بیم آن دارم از آن خواب بر سر قوم تو شر و مصیبتی برسد.

عاتکه در خواب چنین دیده بود، و این خواب پیش از حرکت سپاه قریش به بدر بود، که سواری در حال سواربودن بر شتری پیش آمد و در منطقه بطحاء ایستاد و با صدای بلند فریاد کشید ای خاندان عذرا! - ای فریب‌کاران - به سوی کشتارگاه خود بروید^۲ و این فریاد و این کلمات را سه بار تکرار کرد. مردم پیش او جمع شدند و او به مسجدالحرام درآمد و مردم هم از پی او به مسجد درآمدند، در این هنگام شترش او را فراز کعبه برد و آن جا هم سه بار همان سخن را گفت. سپس شترش او را فراز کوه ابوقبیس برد که آن جا هم همان سخن را سه بار گفت، آنگاه آن سوار سنگی گران از کوه برگرفت و به سوی مکه سرازیر کرد که چون به دامنه کوه رسید پاره پاره شد و هیچ خانه‌یی و حجره‌یی در مکه نماند

۱. إن طلیبا نصر ابن خیاله آسأه فی ذی ذمّة و ماله

۲. در همه چاپهای طبقات به صورت عذرا چاپ شده که غلط است و عذرا به معنی فریب درست است. به المغازی، ج ۱، ص ۲۹ و الروض الانف، ج ۲، ص ۶۱ مراجعه فرمایید.

مگر آنکه پاره‌یی از آن سنگ در آن افتاد جز حجره‌ها و خانه‌های خاندانهای هاشم و زهره که چیزی از آن در آنها نیفتاد.

عباس به عاتکه گفت این چه خواب بیم‌افزایی است، عباس اندوهگین از پیش عاتکه بیرون رفت و ولید بن عتبۀ بن ربیعہ را که دوست او بود دید خواب را به او گزارش داد و از او خواست آن را پوشیده بدارد ولی این سخن میان مردم فاش و آشکار شد به گونه‌یی که مردم دربارهٔ خواب عاتکه سخن می‌گفتند، در این میان ابوجهل می‌گفت ای خاندان عبدالمطلب! به این بسنده نکردید که مردانتان پیامبری و پیشگویی کنند و کار را به آن‌جا کشانده‌اید که زنان شما هم پیشگویی می‌کنند، عاتکه چنین از خود بافته است که چنین و چنان در خواب دیده است ما سه روز منتظر می‌مانیم اگر آنچه گفته بود حق بود که هیچ وگرنه نامه‌یی می‌نویسیم که شما دروغ‌گوترین خاندان عرب هستید، عباس به او گفت ای کسی که نشیمنگاه تو زرد است! تو خود به دروغ و پستی از ما سزاوارتری^۱، چون سه روز از خواب عاتکه گذشت ضمضم بن عمرو که ابوسفیان او را برای بسیج کردن قریش به یاری کاروان به مکه فرستاده بود از راه رسید، او درحالی وارد مکه شد که هر دو گوش شترش را بریده بود و جهاز او را بازگونه کرده و پیراهن خود را از جلو و عقب دریده بود فریاد زنان می‌گفت کمک کمک کاروان را دریابید که محمد و یارانش راه را بر آن بریده‌اند بشتابید هرچند به خدا سوگند گمان نمی‌کنم بتوانید کاروان را دریابید، قریش به سوی کاروان خود حرکت کردند و پیش ابولهب رفتند که همراه ایشان برود، بولهب گفت سوگند به لات و عزی که نه خود بیرون می‌آیم و نه کسی را می‌فرستم و این کار را از بیم خواب عاتکه انجام نداد و می‌گفت خواب عاتکه دست را می‌بندد.

۱. آنچه وافدی در مغازی آورده است مفصل‌تر است. ظاهراً محمد بن سعد در مواردی مطالب استاد خود را تلخیص کرده است.

برخی از عمه‌های حضرت ختمی مرتبت که روزگار اسلام را درک نکردند

أم حکیم

نامش بیضاء و دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، ام حکیم را به روزگار جاهلی کریر پسر ربیعه بن حبیب بن عبدشمس بن عبدمناف بن قصی به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای عامر و طلحة و دو دختر به نامهای آزوی و أم طلحة آورد، آزوی را عفان بن ابی عاص بن امیه بن عبدشمس به همسری گرفت که برای او عثمان بن عفان را زاید^۱، سپس عقبه بن ابی مُعَیْط اروی را به همسری گرفت که برای او دو پسر به نامهای ولید و خالد و دختری به نام ام کلثوم آورد.

بره

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است. به روزگار جاهلی عبدالاسد پسر هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم او را به همسری گرفت و بره برای او ابوسلمه را زاید، این ابوسلمه که در جنگ بدر همراه رسول خدا بوده است. همسر نخستین ام سلمه دختر ابی امیه بن مغیره است و پس از او حضرت ختمی مرتبت ام سلمه را به همسری خود گرفته‌اند، پس از مرگ عبدالاسد بن هلال، بره با ابوزهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی ازدواج کرد و برای او ابوسبرة را زاید که او هم در جنگ بدر همراه مسلمانان بوده است.

۱. پیش از این هم به عرض رسانده‌ام که یکی از ارزشهای طبقات روشن کردن وابستگی‌های نسبی و سببی است، ملاحظه می‌فرمایید که عثمان نوه عمه حضرت ختمی مرتبت بوده است.

أمیمة

دختر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش همان فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است. به روزگار جاهلی جحش بن ریاب بن یعمر بن صبرة بن مرة بن کبیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمه که هم پیمان حرب بن امیة بن عبدشمس بود امیمة را به همسری گرفت و امیمة برای او پسری به نام عبدالله آورد که عبدالله در جنگ بدر همراه مسلمانان بود و دو پسر دیگر به نامهای عبیدالله و عبد آورد که عبد پدر احمد بن عبد است و دختری به نام زینب که همسر رسول خدا(ص) بوده است^۱ و دختری دیگر به نام حَمَنَه زاییده است، رسول خدا(ص) برای امیمة دختر عبدالمطلب چهل شتروار از خرمای خیبر را مقرر فرمود.^۲

سخن درباره دختر عموهای پیامبر(ص)

ضباعة

او دختر زبیر پسر عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است و مادرش عاتکه دختر ابووهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است، رسول خدا(ص) او را به همسری مقداد بن عمر بن ثعلبة که از قبیله بهراء بود در آورد و چون مقداد هم پیمان اسود بن عبد یغوث زُهری بود و اسود او را پسر خوانده خود می دانست و بدین سبب او را مقداد بن اسود می گفتند، ضباعه برای مقداد پسری به نام عبدالله و دختری به نام کریمه آورد. عبدالله پسر مقداد در جنگ جمل همراه عایشه بود و کشته شد. علی بن ابی طالب(ع) هنگامی که از کنار

۱. شرح حال مفصل حضرت زینب در همین جلد در شرح احوال همسران رسول خدا(ص) خواهد آمد.

۲. امیمة از بانوان شاعر است که در سوگ پدر خود عبدالمطلب مرثیه سروده است، ابن هشام در سیره، ج ۱، ص ۱۸۲ ایاتی از او را آورده است.

کشته او گذر کرد فرمود چه بدخواهرزاده‌یی که تو بودی! گوید، رسول خدا(ص) برای ضباعه چهل شتروار از محصول چنبر را مقرر فرمود.

ام حکم

او هم دختر زبیر بن عبدالمطلب است و مادرش عاتکه دختر ابووهب بن عمرو بن عائد بن عمران بن مخزوم است. او را پسرعمویش ربیعہ پسر حارث بن عبدالمطلب به همسری گرفت و پسرانی به نامهای محمد و عبدالله و عباس و حارث و عبدشمس و عبدالمطلب و أمیه و دختری به نام اروی کبری آورد، و رسول خدا(ص) برای ام حکم سی شتروار از محصول خیبر مقرر فرمود. ام حکم از رسول خدا روایت کرده است.

صفیه

دختر زبیر بن عبدالمطلب است و مادرش هم همان عاتکه است. پیامبر(ص) چهل شتروار از محصول خیبر را برای او مقرر فرمود.

أم زبیر

دختر زبیر بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادر او هم همان عاتکه است و رسول خدا(ص) برای او هم چهل شتروار از محصول خیبر را مقرر داشت.

أم هانی

نام اصلی او فاخته و دختر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است، مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف است، هبیره بن ابی وهب مخزومی او را به همسری گرفت و ام هانی برای او جعدة پسر هبیره را زایید. رسول خدا(ص) برای او از درآمد خیبر چهل شتروار مقرر فرمود.

أم طالب

دختر ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است. هشام بن کلبی در کتاب نسب‌نامه فرزندان ابوطالب از این بانو نام نبرده و نوشته است که ابوطالب سه دختر به نامهای ام هانی و جمانه و ریبه داشته است. شاید ریبه همان ام طالب باشد که محمد بن عمر واقدی هم در کتاب جیره‌هایی که پیامبر مقرر داشته‌اند نام او را همینگونه آورده است و گفته است که رسول خدا (ص) برای ام طالب چهل شتروار از درآمد خیبر مقرر فرموده است. مادر همه فرزندان ابوطالب چه پسر و چه دختر فاطمه دختر اسد است جز طلیق پسر ابوطالب که مادرش کس دیگری است.

جمانة

دختر ابی طالب بن عبدالمطلب که مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی است، او را ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و جمانه برای او پسری به نام جعفر آورد. پیامبر (ص) از محصول خیبر سی شتروار به او اختصاص داد.

أمامة

دختر حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادرش سلمی دختر عُمیس بن معد بن تیم بن مالک بن قحافة بن خثعم است. امامه همان دختری است که - پس از کشته شدن جناب حمزه - علی و جعفر دو پسر ابوطالب و زید بن حارثه برای سرپرستی او دآوری به حضور رسول خدا بردند.

أم حبيب

دختر عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادرش ام الفضل لبابة دختر حارث هلالی است، اسود بن سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله که از خاندان مخزوم بود او را به همسری گرفت، ام حبيب برای او زرقاء و لبابه را آورد و آنان ساکن مکه بودند.

هند

دختر مقوم بن عبدالمطلب است. مادرش قلابه دختر عمرو بن جعونة بن غزیه بن حذیم بن سعد بن سهم بن عمرو بن هُصَیص است. ابوعمرة که نامش بشیر بن عمرو بن محصن بن عمرو بن عتیک بن عمرو بن حارث بن مالک بن نجار و از انصار است او را به همسری گرفت، هند برای او دو پسر به نامهای عبدالله و عبدالرحمان آورد.

اروی

دختر مقوم بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف است و مادر او هم همان قلابه است. اروی را ابومسروح حارث بن یعر بن حیان بن عمیره بن ملان بن ناصرة بن قصبه بن سعد بن بکر بن هوازن که هم پیمان عباس بن عبدالمطلب بود به همسری گرفت، اروی برای او عبدالله بن ابی مسروح را آورد.

أم عمرو

دختر مقوم بن عبدالمطلب که مادر او هم همان قلابه است. او را نخست مسعود بن معتب ثقفی به همسری گرفت که برای او عبدالله بن مسعود را آورد. سپس ابوسفیان حارث بن عبدالمطلب بن هاشم او را به همسری گرفت و ام عمرو دختری به نام عاتکه برای او آورد.

ازوی

دختر حارث بن مطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش غزیه دختر قیس بن طریق بن عبد العزی بن عامر بن عمیره بن ودیعه بن حارث بن فهر است، ازوی را ابووداعه بن صبرة بن سعید بن سعد بن سهم به همسری گرفت و او دو پسر به نامهای مطلب و ابوسفیان و دخترانی به نامهای ام جمیل و أم حکیم و ربه آورد.

دُرة

دختر ابولهب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی مادرش أم جمیل دختر حرب بن امیه بن عبدشمس بوده است. او را حارث بن عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قُصی به همسری گرفت و برای او سه پسر به نامهای ولید و ابوالحسن و مُسلم زاده شدند، حارث بن عامر همسر دره به روز جنگ بدر همراه کافران بود و بر حال کفر کشته شد. پس از او دحیه بن خلیفه بن فروه کلبی دُره را به همسری گرفت.

عُزه

او دختر ابوالهَب است و مادرش همان ام جمیل بوده است. عُزه را اُوفی پسر حکیم بن امیه بن حارثه بن اُوقص سلمی به همسری گرفت. عُزه برای اوفی عبیده و سعید و ابراهیم را آورد.

خالدة

او هم دختر ابولهب و أم جمیل است. عثمان بن ابی العاص بن بشر بن عبد بن دهمان ثقفی او را به همسری گرفت و خالده برای او فرزند آورد.

فاطمة

دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر هرم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی است، ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم او را به همسری گرفت و فاطمه برای ابوطالب علی و جعفر و عقیل و طالب را آورد که طالب از همه برادران بزرگتر بود و دخترانی به نامهای ام هانی و جمانه و ریبه آورد.^۱

رُقِیْقَة

دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف بن قصی، مادرش هاله دختر کلده بن عبدالدار بن قصی است، رقیقه را نوفل بن اُهیّب بن عبد مناف بن زهره به همسری گرفت و رقیه برای او مخرمة بن نوفل را آورد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالله بن جعفر، از ام بکر دختر مسور بن مخرمة، از پدرش، از پدر بزرگش مخرمة از مادرش رُقِیْقَة دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف خبر داد که می‌گفته است *گویی هم اکنون می‌بینم که دخترکی بودم که عمویم شیبّه یعنی عبدالمطلب را مطلب بن عبد مناف با خود - از مدینه - پیش ما آورد و من نخستین کسی بودم که شتابان خود را به عمویم رساندم و این خبر را به خانواده خودمان دادم. گوید، رقیقه در آن هنگام از عبدالمطلب بزرگتر بوده است. رقیقه محضر رسول خدا را درک کرده و مسلمان شده است و سخت‌گیرترین مردم نسبت به پسرش مخرمة بوده است.^۲

محمد بن عمر واقدی از عبدالله بن جعفر، از ام بکر دختر مسور، از پدرش مرا خبر

۱. در فصل زنان بیعت‌کننده قریش، باز هم در باره جناب فاطمه سخن گفته خواهد شد.

۲. مخرمة سرانجام در فتح مکه مسلمان شد او که پسرعموی سعد بن ابی وقاص است از آنانی است که رسول خدا برای جلب محبت او به او اموالی ارزانی فرموده و به اصطلاح از مولفه قلوبهم است. او بسیار بدزبان بوده و به سال پنجاه و چهار هجرت پس از یکصد و پانزده سال زندگی در مدینه درگذشت و در سالهای پایانی عمر خود کور شده بود. برای آگاهی بیشتر به ابن اثیر، اسدالغایة، ج ۴، ص ۳۳۷ مراجعه فرمایید.

داد که می گفته است * رقیقه دختر صیفی بن هاشم بن عبد مناف که مادر مخرمه بن نوفل است. به حضرت ختمی مرتبت خبر داد که مواظب خود باشند و گفت قریش تصمیم گرفته اند امشب به تو شیخون آورند، مسور می گفته است رسول خدا آن شب بستر خود را ترک کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام بر جای آن حضرت آرمید.

سخن درباره همسران حضرت ختمی مرتبت (ص)

نخستین بانویی که حضرت ختمی مرتبت او را به همسری برگزید خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بود و ما در آغاز این جلد شرح حال و نسب و اخبار او و تزویج رسول خدا را پیش از مبعث با او و مسلمان شدن او و شمار فرزندان و تاریخ مرگ او را آوردیم.

رسول خدا (ص) پس از رحلت خدیجه سوده را به همسری برگزیدند.

سودة

او دختر قیس بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لُوی است و مادرش شموس دختر قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خداهش بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار از انصار است. سوده را نخست سکران بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به همسری گرفت. سوده از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد. شوهرش سکران هم مسلمان شد و هر دو در هجرت دوم مسلمانان به سرزمین حبشه رفتند.

محمد بن عمر واقدی از مخرمه بن بُکیر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * سکران بن عمرو همراه همسر خود سوده از حبشه به مکه باز آمد و سکران در مکه درگذشت. چون مدت عده سوده سپری شد رسول خدا (ص) کسی را با پیام خواستگاری پیش او فرستاد و از او خواستگاری فرمود. سوده در پاسخ گفت اختیار کار من در دست

شماست و پیامبر (ص) فرمودند به یکی از مردان قوم خود بگو که تو را به همسری من درآورد. سوده به حاطب بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود گفت و او سوده را به همسری رسول خدا درآورد. سوده نخستین بانویی بود که رسول خدا پس از مرگ خدیجه با او ازدواج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است: * از پدرم شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) به ماه رمضان سال دهم هجرت پس از رحلت خدیجه و پیش از آنکه عایشه را به همسری بگیرد با سوده ازدواج کرد و در مکه با او زفاف فرمود و او را به مدینه برد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله - برادرزاده زُهری - از زُهری، از عروءه، از عایشه و همچنین ابن ابی الزناد، از هشام بن عروءه، از پدرش، از عایشه ما را خبر دادند که می‌گفته است: * سوده دختر زمعه سال خورده شده بود و پیامبر (ص) چندان از او بهره‌مند نبود و از سوی دیگر به موقعیت من در نظر رسول خدا (ص) و اینکه ایشان بسیار به فکر من هستند آگاه بود. ترسید که مبادا رسول خدا او را رها فرماید و چون می‌خواست جایگاه خود و عنوان همسری پیامبر (ص) را داشته باشد به آن حضرت گفت ای رسول خدا روزی که نوبت من است از عایشه باشد و شما در آن باره آزادی و پیامبر قبول فرمود و در همین مورد این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید: «و اگر زنی از شوهر خود بیم ناسازگاری و روی‌گردانی داشت»^۱.

محمد بن عمر واقدی، از معمر، از زُهری، از عروءه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * سوده روز و شب نوبت خود را برای کسب خشنودی رسول خدا (ص) به عایشه بخشید.

محمد بن عمر واقدی، از حاتم بن اسماعیل، از نعمان بن ثابت تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) به سوده فرمود عده نگهدار - طلاق داده‌ام - سوده شبی بر سر راه پیامبر نشست و گفت ای رسول خدا! در من شوقی نسبت به مردان - امور زناشویی - نیست ولی دوست دارم در زمره همسران تو مبعوث شوم، محبت فرمای و به من رجوع کن و حضرت ختمی مرتبت به او رجوع فرمودند.

۱. بخشی از آیه ۱۲۸، سوره چهارم - نساء است. طبری در مجمع‌البیان و ابوالفتوح رازی در تفسیر موارد دیگری را درباره شأن نزول این آیه نوشته‌اند و به همین مورد هم اشاره کرده‌اند.

مسلم بن ابراهیم، از هشام دستوایی، از قاسم بن ابی بزه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) خبر طلاق سوده را برای او پیام فرستاد، چون سوده از آن آگاه شد بر سر راه پیامبر که به خانه عایشه می‌رسید نشست و چون پیامبر (ص) را دید گفت تو را به کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاده و تو را از همه خلق برگزیده است سوگند می‌دهم که چرا مرا طلاق داده‌اید آیا به سبب دلگیری از من بوده است؟ فرمود نه، سوده گفت اینک تو را به همان سوگند، سوگند می‌دهم که به من رجوع فرمایی، من سالخورده شده‌ام و مرا نیازی به مردان نیست ولی دوست می‌دارم به روز رستخیز در زمره همسران تو مبعوث شوم، پیامبر (ص) به او رجوع فرمود. سوده گفت من اینک شبانه‌روزی را که نوبت من است به عایشه که محبوب رسول خداست واگذار کردم.

محمد بن حمید عبدی از معمر ما را خبر داد که می‌گفته است * به من خبر رسیده است که پیامبر (ص) می‌خواستند سوده را طلاق دهند، سوده در آن باره با ایشان گفتگو کرد و گفت مرا حرصی به شوهر نیست ولی دوست می‌دارم که خداوند به روز قیامت مرا با عنوان همسر تو مبعوث فرماید.

محمد بن حمید عبدی از معمر، از هشام بن عروة از پدرش ما را خبر داد که سوده روز نوبت خود را به عایشه بخشیده بود.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه، از ثابت بنانی، از سمیه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * میان مردم هیچ زنی برای من دوست‌داشتنی‌تر از سوده نیست که در راه و روش او باشم جز اینکه او زنی است که در او رشک و حسد است.^۱

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده به رسول خدا (ص) گفت دیشب که پشت سر شما نماز می‌گزاردم چندان رکوع را طول دادید که ناچار بینی خود را از بیم آنکه خون از آن سرازیر نشود گرفتم، رسول خدا خندیدند، گوید سوده گاهی با نقل چیزی پیامبر را می‌خندانند.

عفان بن مسلم، از ابو عوانه، از فراس، از عامر، از مسروق، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * روزی همه همسران رسول خدا در محضرش بودند، گفتیم ای رسول خدا! کدامیک از ما زودتر پس از مرگ شما به شما ملحق می‌شویم؟^۲ فرمود آن کس که دستش

۱. ابن اثیر در النهایه، ج ۲، ص ۳۸۹ بخشی از این حدیث را آورده و معنی کرده است که با توجه به گفته او ترجمه شد.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که حدیث نادرست است. واقعی هم آن را رد کرده است. وانگهی مگر احتمال نمی‌داده‌اند که

ایشان پیش از رسول خدا بمیرند!

از همه درازتر باشد. عایشه می گوید پاره چوبی برداشتیم و دستهای خود را اندازه گرفتیم. دستهای سوده دختر زمعه از همه بلندتر بود و پس از رحلت رسول خدا (ص) سوده از همه ما زودتر به ایشان پیوست، و بعد متوجه شدیم که منظور از بلندی دست پرداخت صدقه است و سوده زنی بود که صدقه دادن را دوست می داشت.

محمد بن عمر واقدی می گفت این حدیث درباره سوده درست نیست و درباره زینب دختر جحش درست است و او بود که زودتر از دیگران به رسول خدا پیوست. زینب به روزگار حکومت عمر بن خطاب درگذشت و آن گونه که محمد بن عبدالله بن مسلم از پدرش ما را خبر داد سوده تا روزگار حکومت معاویه زنده بوده و در شوال سال پنجاه و چهارم در مدینه درگذشته است. واقدی می افزود که همین موضوع در نظر ما استوارتر است.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی ذئب از صالح آزاد کرده و وابسته توأمة ما را خبر داد که می گفته است * از ابوهریره شنیدم می گفت پیامبر (ص) در حجة الوداع همراه همه همسران خود حج گزارد و فرمود همین حج - حج آخر - است و پس از آن محصور بودن خواهد بود. ابوهریره می گفته است پس از آن فقط سوده دختر زمعه و زینب دختر جحش به حج و هیچ سفری نرفتند و گفتند پس از رسول خدا هیچ مرکبی ما را حرکت نخواهد داد.

همچنین محمد بن عمر واقدی، از حماد بن زید از هشام از ابن سیرین ما را خبر داد که سوده می گفته است * من که حج و عمره گزارده ام همانگونه که خدای عزوجل فرمان داده است در خانه خود آرام می گیرم.

یعقوب بن ابراهیم از پدرش، از صالح بن کیسان، از صالح بن نبهان آزاد کرده و وابسته توأمة ما را خبر داد که می گفته * از ابوهریره شنیده است که می گفته است هنگامی که پیامبر (ص) از حجة الوداع برگشت فرمود «آغاز محصور بودن و خانه نشینی فرا رسیده است». صالح می گفته است، سوده می گفت پس از این هرگز حج نمی گزارم.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب، از افلاح بن حمید، از قاسم بن محمد^۱، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * سوده اجازه خواست که پیش از ایشان و پیش از حرکت مردم به منی

۱. یعنی قاسم پسر جناب محمد بن ابی بکر که عایشه عمه اش بوده است و توجه خواهید فرمود که عایشه نسبت به همه اعقاب ابوبکر یا عمه است با خاله و محرم آنان بوده است.

برود و پیامبر اجازه فرمود و سوده پیش از حرکت مردم به منی رفت و ما همان جا ماندیم تا شب را به صبح رساندیم و هم‌زمان با حرکت رسول خدا حرکت کردیم و اگر من هم از رسول خدا (ص) اجازه گرفته بودم و همانگونه که سوده اجازه گرفته بود پیش از مردم حرکت می‌کردم برای من دوست‌داشتنی‌تر بود.

محمد بن عبید طنافسی، از عبیدالله بن عمر، از عبدالرحمان بن قاسم از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * دوست می‌داشتم همانگونه که سوده از رسول خدا اجازه گرفت من هم اجازه می‌گرفتم و نماز صبح را پیش از آمدن مردم در منی - ظاهراً مقصود مسجد خیف است - می‌گزاردم، از عایشه پرسیدند مگر سوده از رسول خدا اجازه گرفته بود؟ گفت آری و چون بانویی فربه و سنگین‌وزن بود پیامبر او را اجازه فرمود.

عبدالله بن وهب مصری از افلاح بن حُمَید، از قاسم بن محمد از عایشه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه از رسول خدا اجازه گرفت که از مشعر به منی زودتر از مردم برود و چون بانویی فربه و سنگین‌وزن بود به او اجازه فرمود. محمد بن عمر واقدی، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را حدیث کرد که می‌گفته است * از عبدالرحمان اعرج در مجلس درس او در مدینه شنیدم می‌گفت پیامبر (ص) برای سوده دختر زمعه از محصول خیبر هشتاد شتروار خرما و بیست شتروار جو و برخی گفته‌اند گندم مقرر فرمود.^۱

عالم بن فضل، از حماد بن زید از هشام بن حسان، از محمد بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب برای سوده جوالی انباشته از درم فرستاد، سوده پرسید این چیست؟ گفتند درم است، گفت شگفتا در جوالی مثل خرما! ای کنیز چادرهای مرا بیاور و همان دم همه را میان بی‌نویان پراکنده کرد.^۲

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش از ابوصالح، از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه همسر سکران بن عمرو برادر سهیل بن عمرو بود، سوده

۱. محمد بن سعد ضمن شرح حال ام طالب دختر ابوطالب گفته است که واقدی کتاب مستقلی به نام جیره‌هایی که رسول خدا مقرر فرموده‌اند به نام «طعم النبی» داشته است.

۲. نه تنها سوده که زینب دختر جحش هم از این بذل و بخشش عمر که نظام مالی مسلمانان را برهم زده بود سخت ناراحت شد و همه آن را همان روز میان بی‌نویان تقسیم کرد. به شرح حال زینب در صفحات آینده مراجعه فرمایید.

در خواب چنان دید که گویی پیامبر (ص) شروع به راه رفتن فرمود و برگردن سوده پا نهاد، سوده شوهر خود را از این خواب آگاه کرد، سکران گفت به جان پدرت سوگند اگر راست می‌گویی من خواهم مرد و پیامبر (ص) تو را به همسری خواهد گرفت، سوده گفت هرگز حرامم باد. هشام که این روایت را نقل می‌کرد می‌گفت ولی این حرف‌ها چیزی را دگرگون نمی‌سازد، سوده شبی دیگر در خواب دید در حالی که آرمیده است ماهی از آسمان بر او فرو افتاد و شوهر خود را از آن آگاه کرد، سکران گفت به جان پدرت که اگر خوابت درست باشد من چیزی زنده نخواهم بود و می‌میرم و تو پس از من ازدواج خواهی کرد. گوید سکران همان روز بیمار شد و چیزی نگذشت که درگذشت و پیامبر (ص) سوده را به همسری گرفتند.

محمد بن عبید طنافسی از محمد بن عمرو، از ابوسلمه بن عبدالرحمان و یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته‌اند * خوله دختر حکیم بن اوقص سلمی^۱ همسر عثمان بن مظعون به حضور پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا چنین می‌بینمت که به سبب از دست دادن خدیجه گرفتار اختلال شده‌ای، فرمود آری که مادر همه فرزندان و مدیر خانه بود، خوله گفت اجازه می‌فرمایی کسی را برایت خواستگاری کنم؟ فرمود آری که شما زنها برای این کار شایسته‌ترید، خوله برای آن حضرت سوده را که از خاندان عامر بن لوی بود و هم عایشه دختر ابوبکر را خواستگاری کرد و پیامبر با هر دو ازدواج فرمود و با سوده در مکه زفاف کرد و چون عایشه در آن هنگام شش ساله بود رسول خدا چند سال بعد یعنی هنگام ورود به مدینه با او زفاف کرد.

محمد بن عمر واقدی، از محمد بن عبدالله بن مسلم از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * سوده دختر زمعه در مدینه به سال پنجاه و چهارم هجرت و روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان درگذشت.

عایشه

دختر ابوبکر صدیق که پسر ابوقحافه بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن

۱. به گفته ابن عبدالبر در استیعاب، خوله از بانوان بسیار صالح و فاضل و آگاه به حدیث بوده است. سعد بن ابی وقاص و سعید بن مسیب و بشر بن سعید و عروة بن زبیر از او روایت کرده‌اند. شرح حال او در همین جلد طبقات هم خواهد آمد.

کعب بن لوی بوده است، مادر عایشه ام رومان دختر عمیر بن عامر بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است.

هشام بن محمد بن سائب کلبی از پدرش از ابوصالح از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) عایشه را از ابوبکر خواستگاری فرمود. ابوبکر گفت من پیش از این به مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف وعده داده و گفتگو کرده‌ام که عایشه را به همسری پسرش جبیر بدهم. آزادم بگذارید که این موضوع را لغو کنم و چنان کرد و سپس رسول خدا با عایشه که دوشیزه بود ازدواج فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی رجال، از پدرش و او از مادرش عمرة دختر عبدالرحمان بن سعد بن زرارة ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم عایشه می‌گفت پیامبر(ص) در ماه شوال سال دهم بعثت و سه سال پیش از هجرت مرا که شش ساله بودم به همسری برگزید و پیامبر هجرت فرمود و به روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد و در ماه شوال همان سال که هشتمین ماه هجرت بود با من زفاف فرمود و در آن هنگام نه‌ساله بودم.

محمد بن عمر واقدی، از ابو حمزه میمون که وابسته و آزاد کرده عروه بن زبیر بوده است، از عروه از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا(ص) مرا به همسری برگزید و من در آن هنگام با دخترکان بازی می‌کردم و نفهمیدم که پیامبر مرا به همسری برگزیده است تا آنکه مادرم مرا گرفت و در خانه نگهداشت و اجازه بیرون رفتن به من نداد به اندیشه‌ام گذشت که من دارای همسر شده‌ام ولی از مادرم پرسیدم و او بود که مرا آگاه کرد.

محمد بن عمر واقدی، از عبدالرحمان بن ابی زناد، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا مرا درحالی که شش ساله بودم به همسری برگزید و درحالی که نه‌سال داشتم با من زفاف فرمود، مرا درحالی که با دخترکان و همراه کنیزکان بازی می‌کردم به حضور آن حضرت بردند، هنگامی که پیامبر می‌آمد و دوستان و هم‌بازی‌های من از ایشان خود را پوشیده می‌داشتند و بیرون می‌رفتند. و هرگاه رسول خدا بیرون می‌رفت از حضور آنان با من خشنود بود یا درباره‌ی من آهسته به آنان سفارش می‌کرد. وکیع بن جراح، از سفیان، از اسماعیل بن أمیه، از عبدالله بن عروه، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) در ماه شوال مرا عقد فرمود و در ماه شوال با

من زفاف فرمود و کدامیک از همسران رسول خدا در نظرش خوشبخت‌تر و پیش او بهره‌مندتر از من بودند؟ و عایشه دوست می‌داشت که زنه‌های خانواده‌اش را در ماه شوال به خانه شوهر ببرند.^۱

عبدالله بن نمیر، از اجلح، از عبدالله بن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را از ابوبکر خواستگاری فرمود، ابوبکر گفت ای رسول خدا پیش از این اختیار او را به مطعم واگذار کرده‌ام که برای پسرش جبیر او را نامزد کرده است، اجازه فرمای تا او را از تعهد نسبت به ایشان برهانم، ابوبکر چنان کرد و جبیر عایشه را رها کرد و رسول خدا او را به همسری گرفت.

یزید بن هارون از فضیل بن مرزوق، از عطیه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) از عایشه دختر ابوبکر که دخترکی بود خواستگاری فرمود، ابوبکر پرسید که آیا می‌توان دختر برادر را به همسری گرفت؟ رسول خدا فرمود «تو برادر دینی منی» گوید ابوبکر عایشه را به ازدواج پیامبر درآورد با کابینی که اثاث خانه به قیمت پنجاه یا حدود پنجاه درم، در این هنگام دایه عایشه پیش او رفت و دست او را که با دیگر کودکان بازی می‌کرد گرفت و او را به حجره‌یی برد و جامه‌اش را مرتب کرد و چادری بر سرش افکند و او را به حضور پیامبر (ص) برد.

یزید بن هارون، از حماد بن سلمه، از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * من شش ساله بودم که رسول خدا (ص) مرا عقد فرمود و نه ساله بودم که مرا به خانه آن حضرت بردند، من سرگرم بازی کردن میان تاب و بانوج بودم و زلف داشتم در همان حال که بازی می‌کردم پیش من آمدند و مرا بردند و آماده ساختند و به حضور ایشان بردند و در آن جا چهره مرا که بر پارچه حریری نقش بسته بود به من نشان دادند.

یزید بن هارون از حماد بن سلمه از حُمید طویل از عبدالله بن عبدالله بن عبید بن عُمیر ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) از مرگ خدیجه چنان افسرده و دل‌گیر شد که بر وجود عزیزش ترسیدند و سرانجام عایشه را به همسری برگزید.

وکیع بن جراح و فضل بن دکین و محمد بن ربیع کلابی از فضیل بن مرزوق، از عطیه

۱. در روایتی پس از این خواهید دید که چون در ماه شوالی طاعون خطرناکی مکه و مدینه را فراگرفته بوده است مردم ازدواج و زفاف را در ماه شوال خوش نمی‌داشته‌اند.

عوفی ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را با کابینی که خانه‌یی به بهای پنجاه یا حدود پنجاه درم بود به همسری گرفت.

وکیع از سفیان از ابواسحاق از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را در هفت سالگی عقد و در نه سالگی با او زفاف فرمود و رسول خدا به هنگامی که عایشه هیجده ساله بود رحلت فرمود.

همچنین وکیع از هشام بن عروه از پدرش ما را خبر داد که پیامبر (ص) عایشه را در شش یا هفت سالگی او عقد و در نه سالگی او با او زفاف فرمود.

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از گفته خود عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) در نه سالگی او با او ازدواج فرموده است و در هیجده سالگی او رسول خدا رحلت فرموده است.

فضل بن دکین، از اسرائیل، از ابواسحاق از ابو عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) عایشه را در شش سالگی او عقد کرد و در نه سالگی با او زفاف کرد و در هیجده سالگی عایشه آن حضرت رحلت فرمود.

عبدالوهاب بن عطاء هم از اسرائیل از ابواسحاق از مصعب بن سعد مانند همین را نقل کرد.

ابوعاصم ضحاک بن مخلد نبیل و فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی همگی از سفیان از اسماعیل بن امیه از عبدالله پسر عروه از گفته خود عایشه ما را خبر دادند که می‌گفته است * پیامبر (ص) به ماه شوال مرا عقد فرمود و به ماه شوال مرا به خانه او بردند و کدامیک از زنان او در نظرش خوشبخت‌تر و بهره‌مندتر از من بوده است؟!

گوید عایشه دوست می‌داشت که مراسم زفاف زنهای خانواده او در ماه شوال باشد. ابوعاصم می‌گفت به سبب طاعون فراگیری که در روزگاران گذشته در ماه شوال اتفاق افتاده بود مردم از مراسم عقد و زفاف در ماه شوال کراهت داشتند. ابوعاصم همچنان می‌گفت سفیان این خبر را به سال یکصد و چهل و شش در شهر مکه و در خانه حسن بن وهب جُمحی برای ما نقل کرد.

مسلم بن ابراهیم، از جعفر بن سلیمان، از هشام بن عروه، از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر (ص) در هفت سالگی من مرا عقد و در نه سالگی با من زفاف فرمود و من همراه دوستان خود عروسک بازی می‌کردیم و هرگاه پیامبر (ص) می‌آمد و

عروسکها پیش ما بود می فرمود آرام و بر جای خود باشید.

عنان بن مسلم، از وهیب، از هشام بن عروة، از پدرش، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * در حضور پیامبر (ص) با عروسکهای خود بازی می کردم و دوستان هم من و سالم پیش من می آمدند و آنان از رسول خدا خود را پوشیده و پس پرده نگه می داشتند و پیامبر (ص) پوشیده به آنان می فرمود همراه من بازی کنند.^۱

عنان بن مسلم، از وهیب، از هشام بن عروة از پدرش از خود عایشه ما را خبر داد که می گفته است * شش ساله بوده است که پیامبر (ص) او را عقد فرموده و نه ساله بوده که با او زفاف کرده است و نه سال هم پیش آن حضرت بوده است.

عارم بن فضل، از حماد بن زید از هشام بن عروة از پدرش از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در هفت سالگی مرا عقد فرمود و در نه سالگی با من زفاف کرد. کثیر بن هشام، از جعفر بن برقان از زهری ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در شش سالگی عایشه او را عقد و در نه سالگی او با او زفاف فرمود و در هیجده سالگی او رحلت فرمود.

محمد بن حمید عبدی از معمر از زهری و هشام بن عروة ما را خبر داد که هر دو می گفته اند * پیامبر (ص) با عایشه در نه یا هفت سالگی زفاف فرموده است.

احمد بن اسحاق حضرمی، از وهیب از عبیدالله بن عمر از یزید بن رومان، از عروه، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * به روزگار رسول خدا (ص) عروسک بازی می کردم!

محمد بن عمر واقدی، از خارجه بن عبدالله از یزید بن رومان از عروه از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * روزی پیامبر (ص) پیش من آمدند و من سرگرم عروسک بازی بودم فرمودند ای عایشه این ها چیست - این کارها چیست؟ گفتم اسبهای سلیمان (ع) است و آن حضرت تبسم فرمود.

محمد بن عمر واقدی، از اسرائیل، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * پیامبر (ص) در شش سالگی مرا عقد و در نه سالگی با من زفاف فرمود و هیجده ساله بودم که رحلت فرمود.

۱. قرار بر نقد و بررسی این روایتها که بیشتر آن هم از فرزندان زبیر است نیست و گرنه به راستی از خوانندگان گرامی می پرسم که عروسک بازی از افتخارها شمرده می شود؟! که این همه روایت نقل کنند!

محمد بن عمر واقدی، از موسی بن محمد بن عبدالرحمان، از ریطه، از عمرة دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است: «از عایشه پرسیدند رسول خدا(ص) چه هنگامی با تو زفاف فرمود؟ گفت هنگامی که رسول خدا به مدینه هجرت فرمود ما و دخترانش را در مکه گذاشت و چون به مدینه رسید زید بن حارثه و برده آزاد کرده و وابسته خود یعنی ابورافع را گسیل داشت و دو شتر در اختیار آن دو گذاشت و پانصد درم هم که از ابوبکر وام گرفته بود به آنان داد که هرچند مرکبی که مورد نیاز باشد خریداری کنند، ابوبکر هم عبدالله بن اُریقظ دیلی را همراه دو یا سه شتر فرستاد و به پسرش عبدالله بن ابی‌بکر نوشت که خانواده ابوبکر یعنی مادرم ام رومان و من و خواهرم اسماء همسر زبیر را سوار کند و روانه سازد، ما با هم از مکه بیرون آمدیم و چون به منطقه قَدَید^۱ رسیدیم زید بن حارثه با آن پانصد درم سه شتر خرید و همگان بیرون آمدیم و با طلحة بن عبیدالله که می‌خواست همراه خانواده ابوبکر هجرت کند برخوردیم و همه همراه شدیم، زید بن حارثه و ابورافع فاطمه(ع) و ام کلثوم و سوده دختر زمه - همسر رسول خدا - و ام ایمن و اُسامة بن زید را همراهی می‌کردند و عبدالله بن ابی‌بکر ام رومان همسر ابوبکر و دو خواهر خود را همراهی می‌کرد. طلحة بن عبیدالله هم همراه ما بود و همه به راه افتادیم، چون به منطقه بیض که در مِنی است رسیدیم شتری که من و مادرم در هودجی بر آن سوار بودیم رم کرد مادرم فریاد می‌کشید که ای وای بر دخترم! ای وای بر نو عروسم! سرانجام شتر ما را که داشت از گردنه سرازیر می‌شد گرفتند و خدای عزوجل ما را به سلامت داشت، و چون به مدینه رسیدیم من هم همراه افراد خانواده ابوبکر بودم، خانواده رسول خدا هم جایی منزل کردند، و رسول خدا(ص) در آن هنگام مسجد و حجره‌هایی را اطراف آن می‌ساخت و همسر و خانواده خود را آنجا منزل داد ما مدتی در خانه ابوبکر بودیم، ابوبکر به پیامبر(ص) گفت چه چیزی شما را از بردن همسرت به خانه‌ات باز می‌دارد؟ فرمود مهریه و کابین، ابوبکر دوازده و نیم وقیه به ایشان داد و آن حضرت همان را برای ما فرستاد و در همین حجره که هم‌اکنون ساکن هستیم و رسول خدا هم در همین حجره رحلت فرمود با من زفاف کرد و پیامبر برای خود دری در مسجد گشود که روبه‌روی دری بود که به عایشه اختصاص داشت، عایشه می‌گفته است پیامبر(ص) قبلاً سوده را هم در حجره‌یی که کنار

۱. قَدَید: نام جایی نزدیک مکه است. به معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۸ مراجعه فرمایید.